



بیانیه
جنبش
انقلابی
انترناسیونالیستی

www.iran-archive.com

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مصوب نمایندگان و ناظرین
دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای
تشکیل دهنده
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دومینیکن)
اتحادیه کمونیستهای ایران (سرداران)
سازمان کمونیستی پرولتاریایی مارکسیست - لنینیست (ایتالیا)
حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست)
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست انقلابی آمریکا
حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست - لنینیست) - کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست سیلان
حزب کمونیست نیپال (ماشال)
حزب کمونیست انقلابی هند
کلکتیو کمونیستی آرژنت - پروپ (ایتالیا)
کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست)
گروه درفش سرخ نیوزیلند
گروه های کمونیستی ناتینگهام و استاکپورت (انگلستان)
گروه کمونیستی انقلابی (کلمبیا)
گروه انترناسیونال انقلابی هائیتی

"امروزه جهان در آستانه رویدادهای خطیری قرار دارد. بحران سیستم امیر-یالیستی بسرعت خطربروزیک جنگ جدید یعنی جنگ جهانی سوم، و درکنار آن دورنمای واقعی انقلاب در کشورهای سراسر جهان را بهمراه می آورد. درستست علمی این جملات بیانیه مشترک کنفرانس بین المللی اول ما، در پائیز ۱۹۸۰، نه تنها توسط تحولات اخیر جهان به اثبات رسیده، بلکه از آن زمان تاکنون اوضاع جهان حدت و شدت بیشتری یافته است.

بنابر این جنبش مارکسیست لنینیستی بامسئولیت فوق العاده خطیر متحدر و آماده تر ساختن صفوف برای رویارویی بامصاف طلبیهای عظیم و نبردهای تعیین کننده ای که در حال تکوین است، مواجه میباشد. ماموریت تاریخی پرولتاریسا عاجل تر از هر زمان دیگر، تدارک همه جانبه برای رویارویی باتحولات و جهشهای ناگهانی در اوضاع را طلب میکند. این امر بویژه در گرگانه کنونی که تحولات ملی بیش از هر زمان دیگر تحت تاثیر تحولات در سطح جهانی قرار دارد و دورنمای بیسابقه ای برای انقلاب در شرف تکوین است، از اهمیتی مضاعف برخوردار میگردد. ما باید برهوشیاری انقلابی خود بیافزاییم و آمادگی سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و نظامی خود را برای بهره برداری کامل از این فرصت در خدمت منافع طبقه مان و برای فتح رفیع ترین مواضع ممکن برای انقلاب پرولتری جهانی، ارتقاء دهیم.

ما، در حالیکه به آموزشهای مارکس، انگلس، لنین، استالین و ماثوتسه دون مسلح هستیم، به وظایفی که در شرایط کنونی بر عهده ماست کاملاً آگاهیم و سربلند از آنیم که این مسئولیت تاریخی را تقبل کرده و در انطباق با آن عمل مینمائیم. جنبش مارکسیست - لنینیستی کماکان درگیر بحران جدی و عمیقی است که پس از کودتای ارتجاعی چین متعاقب مرگ ماثوتسه دون، و خیانت انور خوجه به اوج خود رسید. لیکن علیرغم چنین عقبگردهائی، مارکسیست - لنینیستهای راستین تمامی قاره ها از ترک مبارزه در راه کمونیسیم امتناع ورزیده اند.

تکامل جنبش بین المللی کمونیستی، در پیروسه تحکیم بیش از پیش و جسدت و ارتقاء بیش از پیش اصول علمی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماثوتسه دون، به

پیش رفته است - از سال ۱۹۸۰ تاکنون ، ماقدرتمندتر شده و بر توانمان در تاثیر گذاری بر تحولات و هدایت آنها افزوده ایم . دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست ماکه علی رغم شرایط نامساعد و سخت باموفقیت برگزار شد ، جهشی کیفی در اتحاد و یختگی جنبش ما است . تنها با یفا نهادن دژی تسخیر ناپذیر در برابر رویزیونیسم و انواع ایدئولوژیهای بورژواشی ، با تأمین رهبری علمی بر امواج توفنده انقلاب و قرار گرفتن در پیشاپیش آنها ، بابکار گیری آگاهانه اصول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در پراتیک خود ، و بسا جمع بندی از تجارب خویش در بوقه 'آزمایش مبارزه طبقاتی انقلابی ، می توان وظایفی را که انجامشان به اضطرار طلب می شوند ، متحقق نمود .

بیانیه زیر ماحصل بحث های سخت و جامع و نتیجه مبارزه اصولی نمایندگان و ناظران دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست تشکیل دهنده "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" ، می باشد .

اوضاع جهانی

تمام تضادهای اصلی سیستم جهان امپریالیستی به سرعت در حال حدت - یابی هستند . تضاد بین قدرت های مختلف امپریالیستی ، تضاد بین امپریالیسم و خلقها و ملل تحت ستم ، و تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی . تمام این تضادها یک منشاء مشترک در شیوه تولید سرمایه داری و تضاد اساسی آن دارند . رقابت میان دو بلوک از دول امپریالیستی به سرکردگی آمر - یکا و شوروی به ناگزیر به جنگ منتهی می شود ، مگر اینکه انقلاب مانع آن شود . این رقابت ، وقایع جهانی را شدیداً تحت تاثیر خود قرار داده است .

جهان پس از جنگ جهانی دوم ، از نقطه شکافهایش بسرعت در حال از هم گسیختگی است . مناسبات اقتصادی و سیاسی بین المللی - "تقسیم جهان" - که در طول جنگ جهانی دوم و متعاقب آن برقرار شده است ، دیگر بر نیازهای دول امپریالیستی جهت توسعه و گسترش "صلح آمیز" امپراطوریهای سودهایشان منطبق نیست . اگرچه دوره پس از جنگ جهانی دوم ، به خاطر برخوردهای میان امپریالیستها بویژه در نتیجه مبارزات انقلابی ، شاهد تحولات مهمی بوده ، اما امروزه این کل شبکه مناسبات اقتصادی ، سیاسی و نظامی است که به زیر سؤال رفته است . ثبات نسبی دول عمده امپریالیستی و رونق نسبی معدودی از کشورها که از قبل خون و فلاکت اکثریت خلقها و ملل استثمار شده جهان استوار شده ، اینک در حال از هم پاشیدن است . مبارزات ملل و خلقهای تحت ستم مجدداً در حال اوجگیری است و ضربات نویینی بر نظم جهان امپریالیستی وارد میکند .

بر این زمینه است که این گفته مائوتسه دون ، مبنی بر اینکه "یا انقلاب جلوی

جنگ را خواهد گرفت و یا جنگ به انقلاب پا خواهد داد" به واضحترین شکل ظنین انداز شده و اهمیت عاجل می‌یابد. همین منطق سیستم امپریالیستی و مبارزات انقلابی است که، اوضاع نوینی را تدارک می‌بیند. تضاد بین باندهای رقیب امپریالیستی، بین امپریالیست‌ها و ملل تحت ستم، بین پرولتاریا و بورژوازی، همگی در دوره ای که در پیش است در ابعاد بیسابقه ای خود را با زور اسلحه بیان خواهند کرد. همانگونه که استالین در رابطه با جنگ جهانی اول گفت:

"اهمیت جنگ امپریالیستی که ۱۰ سال قبل مشتعل گشت، ضمانت آنست که تمام این تضادها را در یک کره جمع کرده و روی کفه ترازو انداخت و نبردهای انقلابی پرولتاریا را سریع و آسان نمود! تعمیق تضادها اکنون تمام کشورها و مناطق جهان و آن بخش از توده‌هایی که تا به امروز تخدیر شده و از زندگی سیاسی بدور بودند را به گرداب تاریخ جهان کشانده و در آینده با برجستگی بیشتری چنین خواهد کرد. بنابراین، کمونیست‌های انقلابی باید آماده شوند، و کارگران آگاه و بخش‌های انقلابی مسردم را آماده ساخته و مبارزه انقلابی آنان را ارتقا دهند.

کمونیست‌ها مخالفین را سخ جنگ امپریالیستی هستند و باید توده‌ها را در مبارزه شان علیه تدارکات امپریالیست‌ها در جهت برپایی جنگ جهانی سوم که بزرگترین جنایت تاریخ بشر خواهد بود، بسیج و رهبری کنند. اما مارکسیست - لنینیست‌ها هرگز این حقیقت را از توده‌ها پنهان نخواهند ساخت که تنها انقلاب، جنگ انقلابی که مارکسیست - لنینیست‌ها و نیروهای انقلابی رهبریش می‌کنند یا تدارک رهبریش را می‌بینند، میتواند جلوی این جنایت را بگیرد. مارکسیست - لنینیست‌ها باید به فرصت‌های انقلابی سریع‌رشدیابنده جنگ اندازند و توده‌ها را در برپاسازی مبارزات انقلابی در تمام جبهه‌ها رهبری کنند. جنگ انقلابی را در هر کجا که ممکن است آغاز کنند، و هر آنجا که شرایط برای این جنگ انقلابی مهیا نیست تدارک برپایی آن را ببینند. بدین ترتیب مبارزه در جهت نیل به کمونیسم به پیش خواهد رفت، و پیروزی پرولتاریا و خلق‌های تحت ستم در پیروسه نبردهای تعیین کننده میتواند تدارکات کنونی امپریالیست‌ها برای جنگ جهانی را در هم ریزد و حاکمیت طبقه کارگر را در تعدادی از کشورها برقرار سازد و در مجموع اوضاع جهانی مساعدی را برای پیشرفت مبارزه انقلابی، ایجاد نماید. اما از سوی دیگر اگر مبارزه انقلابی قادر به جلوگیری از جنگ جهانی سوم نباشد، کمونیست‌ها و پرولتاریا و توده‌های انقلابی باید آماده بسیج غلیان منتج از این جنگ و فلاکت اجتناب ناپذیر ناشی از آن بوده و آنرا متوجه منبع جنگ، یعنی امپریالیسم کنند. آنها باید از موقعیت تضعیف شده دشمن سودجسته و بدین ترتیب جنگ امپریالیستی ارتجاعی را به جنگی عادلانه علیه امپریالیسم و ارتجاع مبدل سازند. از آنجا که امپریالیسم جهان را در یک سیستم جهانی واحد اقام کرده است (و ابعاد این عمل بیش از پیش گسترش می‌یابند) اوضاع جهانی بطور روزافزون

تحولات هر کشور را تحت تاثیر قرار میدهد. بنابراین نیروهای انقلابی سراسر جهان باید خود را به تحلیل صحیح از اوضاع جهان مسلح کنند. این مسئله، وظیفه پر اهمیت ارزیابی از شرایط خاص هر کشور، فرموله کردن استراتژی و تاکتیکهای خاص و گسترش پراتیک انقلابی، رانفی نمیکند. اگر مارکسیست - لنینیستها رابطه دیالکتیکی بین اوضاع کلی جهان و شرایط مشخص هر کشور را بدرستی درک نکنند، قادر نخواهند بود از اوضاع فوق العاده مساعد در سطح جهانی در خدمت انقلاب در هر کشور بهره گیری نمایند.

باید علیه گرایشات موجود در جنبش بین المللی که انقلاب در هر کشور را از مبارزه عمومی برای کمونیسم جدا میکنند، مبارزه نمود. لنین خاطر نشان ساخت که "فقط و فقط یک نوع انترناسیونالیسم وجود دارد، و آن فعالیت مشتاقانسه در راه توسعه جنبش و مبارزه انقلابی در کشور خود، و پشتیبانی از این مبارزه (از طریق تبلیغ، هواداری و کمکهای مادی) است، تنها این چنین خط مشی ای بدون استثناء در همه کشورها". لنین تاکید نمود که انقلابیون باید پیرو لتری باید به مسئله کار انقلابیشان نه از زاویه کشور "من" بلکه از زاویه "سهم من" در تدارک، تبلیغ، و در شتاب بخشیدن به انقلاب جهانی پیرو لتریایی بنگرند.

درباره دو مؤلفه انقلاب جهانی پیرو لتریایی

لنین مدتها قبل، تقسیم جهان به معدودی از کشورهای سرمایه داری پیشرفته و شمار زیادی از کشورهای تحت سلطه - که بخش بزرگی از مساحت و جمعیت جهان را در بر گرفته و امپریالیستها انگل و آرنهارات تحت موقعیت وابستگی و عقب ماندگی تحمیلی نگاه داشته و غارت میکنند - را تحلیل نمود. نظر لنین که مهترتایید تاریخ بر خود دارد، مبنی بر اینکه انقلاب جهانی پیرو لتریایی اساسا از دوجریان (انقلاب پیرو لتریایی - سوسیالیستی پیرو لتری و متحدینش در دههای امپریالیستی و جنبش رها یبخش یا انقلاب دمکراتیک نوین ملل و خلقهای تحت انقیاد امپریالیسم) تشکیل شده، از این واقعیت نشأت میگیرد. اتحاد بین این دوجریان انقلابی کماکان سنگ بنای استراتژی انقلابی در عصر امپریالیسم میباشد.

دردوره پس از جنگ جهانی دوم تا کنون، مبارزه خلقها و ملل تحت ستم مرکز توفان مبارزه انقلابی جهان بوده است. رونق، ثبات و "دمکراسی" در شمارای از کشورهای امپریالیستی از قبل، استثمار و فلاکت تشدید یافته توده های کشورهای تحت سلطه فراهم شده است. بوجد آمدن استعمار نوین نه تنها مسئله ملی و مستعمراتی را از بین نبرده، بلکه انقیاد کشورها و خلقها به الزامات سرمایه بین-المللی را تعمیق بخشیده و باعث بریایی یک رشته جنگهای انقلابی علیه سلطه

امپریالیستی گشته است .

حدت یابی کنونی تضادهای جهان درحالیکه فرصتهای بیشتری در اختیار این جنبشها میگذارد، در عین حال موانع نوین و وظایف نوینی نیز در مقابلشان قرار می-دهد. علیرغم تلاشها و حتی برخی موفقیتهای دول امپریالیستی در سرکوب و یا به انحراف کشاندن مبارزات انقلابی توده‌های تحت ستم- بخصوص به امید تبدیلشان به سلاحی در رقابتهای درون امپریالیستی- این مبارزات کساکان ضربات سختی بر سیستم امپریالیستی وارد می‌آورند، و تکامل فرصتهای انقلابی در جهان - بمثابه يك كل واحد - راشتاب می بخشد .

دوره پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای امپریالیستی بلوک غرب، اساساً با اوضاع غیر انقلابی مشخص میشود، و ثبات نسبی حاکمیت امپریالیستی در این کشورها، که در ارتباط تنگاتنگ با استثمار شدید خلقهای تحت ستم توسط این دول امپریالیستی قرار دارد، را منعکس میکند. با این وجود در نمای انقلابی در این کشورها مساعده ترا از هر زمان دیگری در دوره اخیر می‌باشد. تاریخ نشان داده است که اوضاع انقلابی در این نوع کشورها نادیده و معمولاً با تشدید تضادهای جهان مانند گره‌گامی که امروزه در جهان در حال شکل گیری است، مرتبط می‌باشد .

مبارزات انقلابی توده‌ای که در اکثر کشورهای امپریالیستی غرب بویژه در دهه ۱۹۶۰ انکشاف یافت - علیرغم این واقعیت که اوضاع برای کسب قدرت در آن زمان مساعد نبود و این جنبشها به همراه افت عمومی جنبش جهانی نزول یافتند - قویاً نشان دهنده فرصت جهت انقلاب پرولتاریایی در این کشورها می‌باشد. امروزه حادث شدن اوضاع جهانی بیش از پیش در اوضاع داخلی این ممالک منعکس میشود - مثل شورشهای مهم اقصا تحتانی پرولتاریا در برخی از کشورهای امپریالیستی، و نیز رشدیک جنبش قدرتمند علیه تدارکات جنگ امپریالیستی در شماری از کشورها که بخش انقلابی تری را در بر میگیرد .

ترکها و شکافهای مهمی در ثبات نسبی حاکمیت بورژوازی سرمایه داری دولتی در کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی بلوک شرق بیش از پیش، مشهود است . پرولتاریا و دیگر بخشهای توده در لهستان بمبارزه برخاسته و ضربات قدرتمندی بر نظم مستقر، وارد ساخته اند. در این کشورها نیز فرصت انقلاب پرولتاریایی در حال انکشاف است، و توسط توسعه و تشدید تضادهای جهان افزایش خواهد یافت .

این مسئله مهمی است که عناصر انقلابی در این دونوع کشور - برای درک ماهیت اتحاد استراتژیک میان جنبش انقلابی پرولتاریایی در کشورهای پیشرفته و انقلابات ملی - دمکراتیک در کشورهای تحت سلطه، آموزش ببینند. موضع سوسیال-شونیستی که اهمیت مبارزات انقلابی خلقهای تحت ستم و بتوان آنها تحت رهبری پرولتاریا و یک حزب اصیل مارکسیست - لنینیستی برای استقرار سوسیالیسم، را انکار میکند هنوز یک انحراف خطرناک است که باید با آن مبارزه شود.

رویزیونیسم مدرن تحت رهبری شوروی ادعا میکند که مبارزه رها بیخش ملی فقط در صورتی میتواند موفق شود که از طرف "متحد طبیعیست" (بخش—رانید متحد امپریالیستیش) یاری شود. و ترسکیستها اصل امکان گذار انقلاب دمکراتیک ملی به انقلاب سوسیالیستی را نفی میکنند. ایندو، نمونه هایی از این گرایشات زبان-آور میباشند. از سوی دیگر، در دوره اخیر یک مشکل مهم، انحراف دیگری است که امکان بروز اوضاع انقلابی در کشورهای پیشرفته را از نظر دور داشته، با چنین میپندارد که این اوضاع انقلابی فقط میتواند در نتیجه پیشرفت در میسارزات رها بیخش ملی بوجود آید. هر دوی این انحرافات نیروی پرولتاریای انقلابی را به هر زمی برند، چرا که نمیتوانند تکوین یک گرگه گاه جهانی، و برخاسته از آن، فرصت-هایی جهت پیشرفتهای انقلابی در انواع کشورهای مختلف و در ابعادی جهانی را به حساب آورند.

مسائلی ناظر بر جنبش بین المللی کمونیستی

کمی بیش از یک قرن پس از انتشار مانیفست کمونیست و فراخوان "کارگران جهان متحد شوید!"، پرولتاریای بین المللی تجربه ای فوق العاده غنی اندوخته است. این تجربه دربرگیرنده جنبشهای انقلابی در انواع گوناگون کشورهایاد روزهای بزرگ پیروزیهای تعیین کننده و جوش انقلابی و دوره های عقب نشینی و تیره و تارترین روزهای ارتجاع، میباشد. در جریان پیچ و خمهای این جنبش، علم مارکسیسم-لنینیسم اندیشه ماثوته دون شکل گرفته و از درون مبارزه پیگیر علیه کسانی که جوهر انقلابی را از آن جدا کرده و یا آنرا به یک دم بیروح و ایستابدیل میکنند، تکامل یافته است. نقاط عطف مهم در تکامل تاریخ جهان و مبارزه طبقاتی، بلااستثنایانبردهای شدید درجهه ایدئولوژیک میان مارکسیسم، رویزیونیسم و دکماتیسیم همراه بوده است. مبارزه لنین علیه انترناسیونال دوم (که با در گرفتن جنگ جهانی اول و تکامل اوضاع انقلابی در روسیه و سایر نقاط همزمان بود)، و مبارزه ماثوته دون علیه رویزیونیسم مدرن شوروی، یعنی آن مبارزه بزرگی که تحولات تاریخی جهان (احیای سرمایه داری در شوروی، تشدید مبارزه طبقاتی در چین سوسیالیستی، تکامل خیزش مبارزات انقلابی در سراسر جهان که مشخصا علیه امپریالیسم هدف گیری کرده بود) را منعکس نمود، از این جمله اند. بهمین شکل، بحران عمیقی که جنبش بین المللی کمونیستی اکنون درگیر آنست، انعکاسی است از واژگونی حاکمیت پرولتری در چین و حملات همه-جانبه علیه انقلاب فرهنگی متعاقب مرگ ماثوته دون و کودتای دن سیائو پینگ و هواکوئوفن، نیز تشدید کل تضادهای جهان که بر خطر جنگ جهانی و دورنمای انقلاب تاکید میگذارد. امروزه نیز، همانند همه مبارزات بزرگ، نیروهایی که

برای يك خط انقلابی می جنگند، اقلیت کوچکی هستند که تحت محاصره و حمله رویزیونیست‌ها و همه نوع مشاطه گربورژوازی قرار دارند. با این وجود، این نیروها نماینده آینده اند، پیشرو یهای آتی جنبش بین المللی کمونیستی وابسته است به توان آسنادرپیشبردیک خط سیاسی که راه پیشروی پرولتاریای انقلاب بسی را در شرایط پیچیده کنونی ترسیم کند. علت آنست که اگر خط کسی درست باشد، حتی اگر درابتدایک نفرسربازهم نداشته باشد سربازانی خواهدیافت، و حتی اگر قدرت سیاسی نداشته باشد، آنرا بدست خواهد آورد. درستی این امر را تجربه تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس تاکنون به اثبات رسانده است. يك عنصر فوق العاده مهم برای پرداخت چنین خط مشی عمومی برای جنبش بین المللی کمونیستی، ارزیابی درست از تجربه تاریخی جنبش، میباشد. ایسین نهایت بی مسئولیتی و در تقابل با تئوری شناخت مارکسیستی است اگر به تجارب و درسهای کسب شده در طول مبارزات انقلابی توده ای میلیونها نفر که به بهسای خون شهدای بیشمار بدست آمده اهمیت درخور داده نشود.

امروزه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بهمراه سایر نیروهای ماژوئیست ادامه دهندگان راه مارکس، انگلس، لنین، استالین و ماژو بوده و باید بنا استواری بر این میراث اتکا، جویند. آنها باید بر پایه همین میراث، جسارت انتقاد از نا-رسانی هایش را داشته باشند. تجاربی وجود دارند که باید ستایش شوند، و تجاربی هم هستند که باید مارا به تاسف وادارند. برای دستیابی به نتایج درست و درسهای مفید، کمونیستها و انقلابیون در تمام کشورها باید با جدیت، تجارب پی-روزیهار شکستهار مطالعه کرده و موردسنجش قرار دهند. جمعبندی از میراثمان يك مسئولیت جمعی است که باید توسط تمامی جنبش بین المللی کمونیستی به پیش برده شود. این جمعبندی باید با جدیت علمی و با اتکا بر اصول مارکسیست - لنینیستی و با در نظر گرفتن کامل شرایط مشخص تاریخی موجود در آن زمان و محدودیتهایی که این شرایط بر پیشاهنگ پرولتری تحمیل نموده، و بالاتر از همه با روحیه گذشته رابخدمت حال در آوردن انجام شده، تا از اشتباهات متافیزیکی بررسی گذشته با معیار سنجش امروزی و از نظر دور داشتن شرایط تاریخی، پرهیز شود. چنیسین جمعبندی همه جانبه ای بیشك به مدت زمانی نسبتا طولانی نیاز خواهد داشت. اما فشار و وقایع جهانی و ظهور فرصتهای انقلابی، امروز طلب میکنند که به برخی درسهای کلیدی دست یافته شود تا نیروهای پیشاهنگ پرولتاریا را در پیشبرد مسئولیتهایشان توانمندتر سازد.

جمعبندی از تجارب تاریخی، خود همیشه صحنه مبارزه طبقاتی حاد بوده است، از زمان شکست کمون پاریس تاکنون، رویزیونیستها و اپورتونیستها بر شکست ها و کسب‌و‌دهای پرولتاریا انگشت گذارده اند تا درست و نادرست را وارونه جلوه داده جای عمده و غیر عمده را عوض کرده، و به این ترتیب چنین نتیجه گیری کنند که

برولتاریا " نمیایست دست به اسلحه می برد". ظهور شرایط جدید اغلب بمثابة توجیهی برای نفی اصول اساسی مارکسیسم، تحت عنوان "تکامل خلاق" آن، مورد استفاده قرار گرفته است. در عین حال این نادرست و بیهمان میزان مضراست که روح نقادانه مارکسیسم را کناره نهاده، از کمبودها و موفقیت‌های پرولتاریا به همزمان جمع‌بندی نکرده و بدفاع از مواضعی که در گذشته صحیح ارزیابی میشد و اتکاب بر آنها قناعت کنیم. چنین برخوردی مارکسیسم - لنینیسم را شکننده میکند و در مقابله با حلات دشمن و هدایت پیشرویهای نوین در مبارزه طبقاتی ناتوانش می سازد. فی-الواقع، چنین شیوه ای روح انقلابی مارکسیسم رامی کشد.

در واقع، تاریخ نشان داده است، که تکاملات خلاق و واقعی مارکسیسم (ونه تحریفات رویزیونیستی و قلابی) در ارتباط لاینفک با مبارزه حاد در دفاع و پشتیبانی از اصول پایه ای مارکسیسم - لنینیسم، قرار داشته است. مبارزه لنین در دو جبهه علیه رویزیونیسم آشکار و علیه افرادی همچون کائوتسکی که تحت پوشش "مارکسیسم ارتدکس" با انقلاب ضدیت میورزیدند، و نبرد بزرگ ماژوعلیه رویزیونیستهای مدرن که تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی لنین و استالینسن رانفی میکردند، در عین پیشبرد نقدی علمی و همه جانبه از ریشه های رویزیونیسم، شواهد این مدعا هستند.

امروزه برخوردی مشابه به مسائل و مشکلات آزارنده تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی، لازم است. یک خطر جدی از جانب آن کسانی است که در رویاری با عقیدت‌های جنبش بین المللی کمونیستی متعاقب مرگ ماژوتسه دون، اعلام می - کنند که مارکسیسم - لنینیسم شکست خورده و یا کهنه شده و باید تجربه به کف آمده توسط پرولتاریا را بریز سوال کشید. این گرایش، تجربه دیکتاتوری پرولتاریا را در اتحاد شوروی رانفی کرده، استالین را از صفوف رهبران پرولتاریا حذف می کند و در واقع به تز اساسی لنین در مورد ماهیت انقلاب پرولتری، یعنی لزوم وجود حزب پیشاهنگ و دیکتاتوری پرولتاریا، حمله و رمیشود. همانگونه که ماژو و کداییان کرد "به نظر من دوامشیر وجود دارد، یکی لنین و دیگری استالین!". زمانی که شمشیر استالین بدور افکنده شود، زمانی که این دروازه باز شود، لنینیسم هم بمقدار بسیار زیادی بیرون ریخته میشود! تجربه جنبش بین المللی کمونیستی نشان داده است که این گفته ماژوتسه دون از ۱۹۵۶ تا به امروز اعتبار خود را حفظ کرده است. امروزه بهمین ترتیب، خدمات ماژوتسه دون به پیشرفت علم انقلاب نیز مورد حمله واقع شده و بابه رسمیت شناخته نمیشود. در واقع این نسخه ای "جدید" از همان رویزیونیسم و سوسیال دمکراسی کهنه و فرتوت، میباشد.

این رویزیونیسم کمابیش آشکار، خواه از سوی احزاب سنتی طرفدار مسکو و یا جریان "اورو کمونیسم"، خواه از جانب غاصبان رویزیونیست در چین و یا تروتسکیستها و منقدین خرده بورژوازی لنینیسم، در هر صورت خطر عمده برای جنبش

بین المللی کمونیستی است. در عین حال، رویزیونیسم در شکل دکماتیکش کماکان دشمن سرسخت مارکسیسم انقلابی میباشد. این جریان که به قاطعترین وجهی در خط مشی سیاسی انورخوجه و حزب کارآلبانی بیان میشود، به اندیشه مائوتسه - دون، راه انقلاب چین و بخصوص به تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی حمله میکند. این رویزیونیستها زیرماسک دفاع از استالین (در حالیکه در واقع تزهایشان تروتسکیستی است)، میراث انقلابی و اصیل استالین را لکه دار میکنند. این ظاهر - فریبان، نواقص و اشتباهات جنبش بین المللی کمونیستی (ونه دستاوردهای عظیم آن) را مورد استفاده قرار میدهند تا برای خط مشی رویزیونیستی - تروتسکیستی خود آبرودست ویا کفند. آنها از جنبش بین المللی کمونیستی نیز میخواهند که بر مبنای روی آوردن به مقوله ای مانند "خلوص عقیدتی" اسطوره ای، چنین کند. بسیاری از ویژگیهای مشترک این خط مشی خوجه ای بارویزیونیسم نوع کلاسیک، منجمله توان رویزیونیسم روسی و در مجموع ارتجاع، در ترویج ویا سودجویی همزمان از "اورو کمونیزم" آشکارا ضد لنینی و آنتی لنینیسم پنهان خوجه، تاییدی بر زیربنای ایدئولوژیک بورژوایی مشترک هر دو میباشد.

دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائوتسه دون، مسئله ای خصوصاً مهم و مبهم را در جنبش بین المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی اندیش جهان کنونی، نمایندگی میکند. اصل مطرح شده در اینجا اینست که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائوتسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم - لنینیسم دفاع کرده و آنرا توسعه داد، یا نه. در حقیقت، بحث بر سر دفاع از خود مارکسیسم - لنینیسم است.

استالین گفت: "لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی است!" این کاملاً صحیح است. از زمان مرگ لنین تا به امروز جهان تغییر و تحولات عظیمی را از سر گذرانده است، اما عصر همان است که بود. اصول اساسی لنینیسم کهنه نشده و امروز نیز کماکان شالوده تئوریک راهنمای تفکر ما میباشد. ما تاکید میکنیم که اندیشه مائوتسه دون مرحله ای نوین در تکامل مارکسیسم - لنینیسم است. بدون دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و پایه کار قرار دادن آن، غلبه بر رویزیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است.

اتحاد جماهیر شوروی و کمینترن

انقلاب اکتبر در روسیه و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آغازگر مرحله ای نوین در تاریخ جنبش طبقه کارگر بین المللی بود. انقلاب اکتبر تایید زنده تکامل در تئوری مارکسیستی انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا توسط لنین بود. برای نخستین بار در تاریخ، طبقه کارگر موفق به درهم شکستن دستگاه دولتی کهن

واستقرار حاکمیت خویش شد، تلاش های استثمارگران جهت نابودی رژیم نورسته سوسیالیستی را عقیم گذارد و شرایط ضروری سیاسی برای استقرار نظم اقتصادی نوین سوسیالیستی را ایجاد کرد. طی این پروسه، نقش مرکزی حزب سیاسی پیشاهنگ ترانژوین، حزب لنینی، بنمایش گذاشته شد.

تأثیر بین المللی انقلاب روسیه، خصوصاً تأثیری که طی گرهگاه تاریخی رقم خورده توسط جنگ جهانی اول و خیزش فعالیت انقلابی همراه با آن اعمال کرد، بسیار عظیم بود. رهبران و کارگران آگاه در دولت نوین سوسیالیستی از همان آغاز بسه پیروزی انقلاب نه بعنوان پایانی درخود بلکه بمناب نخستین راهگشای مهم مبارزه جهانی برای شکست امپریالیسم، ریشه کن کردن استثمار و استقرار کمونیسم در سراسر جهان نگاه می کردند. متعاقب انقلاب روسیه و برپایه جذب در سهای حیاتی انقلاب بلشویکی و گسست از فرمیسم و سوسیال دموکراسی که اکثریت بزرگ احزاب سوسیالیست متشکل در انترناسیونال دوم را مسموم ساخت و نتیجتاً وجه مشخصه این احزاب شد، یک انترناسیونال نویین کمونیستی تشکیل گشت. برای نخستین بار در تاریخ، انقلاب روسیه و کمینترن در ارتباط با تحولات عینی حاصله از جنگ جهانی اول، مبارزه بخاطر سوسیالیسم و کمونیسم را از یک مقوله اساساً اروپائی به یک مبارزه حقیقتاً جهانی بدل ساختند. لنین و استالین خط پرولتری درباره مسئله ملی و مستعمراتی را تکامل داده، بر اهمیت انقلابات کشورهای تحت سلطه در پروسه کلی انقلاب پرولتری جهانی تأکید ورزیده و با افرادی نظیر تروتسکی که انقلاب این دسته کشورهای ادرگرو پیروزی پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی میدانست و نافی امکان پیشبرد یک انقلاب سوسیالیستی برپایه رهبری پرولتاریا در مرحله اول - بورژوا دموکراتیک - انقلاب این نوع کشورهای شد، بمخالفت برخاستند.

دوره متعاقب انقلاب روسیه توسط جوش و خروش انقلابی در سطح جهان و تلاش - هایی که جهت استقرار قدرت سیاسی طبقه کارگر در شماری از کشورهای بعمل آمد رقم خورد. علیرغم یاری بلا انقطاع اتحاد جماهیر نوین و شوروی و بذل توجه سیاسی لنین به جنبش انقلابی جهانی، حل موقتی بحرانی که در جنگ جهانی اول متمرکز شده بود و توان بجای مانده قوای امپریالیستی بهمراه ضعف های جنبش انقلابی طبقه کارگر به شکست انقلاب و رای مرزهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انجامید.

لنین و جانشینش استالین، با ضرورت محافظت از دستاوردهای انقلاب در اتحاد شوروی و پیشبرد استقرار یک سیستم اقتصادی سوسیالیستی تنها در این کشور مواجه شدند. بدنبال مرگ لنین، مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی مهمی توسط استالین علیه تروتسکیستها و دیگر کسانی که ادعای کردند سطح نازل نیروهای مولده در شوروی، وجود جمعیت گسترده دهقانی و انفراد بین المللی این کشور پیشبرد ساختمان

سوسیالیسم رابه امری ناممکن بدل ساخته ، به پیش برده شد . این نقطه نظر — انحرافی و تسلیم طلبانه از نظر تئوریک ، و مهمتر از آن ، در عمل ده‌ها میلیون کارگر و دهقانی که به نبرد جهت ریشه کنی سیستم سرمایه داری کهن می رفتند تا کشاورزی را کلکتیویزه کرده و سیستم اقتصادی نوینی بیافرینند که دیگر بر استثمار انسان از انسان استوار نباشد ، کنار زده شد .

نبردهای تکان دهنده و پیروزیهای مهم حاصل از آن ، نفوذ مارکسیسم لنینیسم را وسیع‌اگسترش داد و بر اعتبار شوروی در سطح جهان افزود . کارگران آگاه و خلقهای تحت ستم بدرستی شوروی سوسیالیستی را از آن خود دانسته ، در پیروزیهای حاصله توسط طبقه کارگر شوروی شرکت کردند و در مقابله با تهدیدات و حملات امپریالیست‌ها ، از آن بدفاع برخاستند .

با این وجود ، در نگاه به گذشته میتوان مشاهده کرد که پیشرفت انقلاب سوسیالیستی در اتحاد شوروی حتی در دوره تحولات عظیم سوسیالیستی اوایل دهه ۲۰ و دهه ۳۰ ، با ضعف ها و نقائص جدی رقم خورده است . برخی از این ضعف ها را می توان با نبود تجربه تاریخی قبلی در زمینه دیکتاتوری پرولتاریا (یا غیر از دوره کوتاه حیات کمون پاریس) و همچنین با محاصره و تجاوز شدید امپریالیستی علیه شوروی توضیح داد . البته برخی اشتباهات تئوریک و سیاسی مهم برای مسائل افزوده گشته و آنها را تشدید کرد . مائوتسه دون در عین حال که بدفاع از استالین در مقابل تهمتهای خروشچف برخاست ، انتقادات جدی و صحیحی از این اشتباهات بعمل آورد : مائودر توضیح مبنای ایدئولوژیک اشتباهات استالین گفت : " استالین میزان قابل توجهی متافیزیک با خود داشت و به افراد بسیاری آموخت که از متافیزیک پیروی کنند " ، " استالین نتوانست رابطه میان مبارزه اضداد و وحدت اضداد را ببیند . برخی افراد در شوروی آنقدر خشک مغزند و متافیزیکی فکر می کنند که بگمانشان یک پدیده یا این است و یا آن ، آنها از قبول وحدت اضداد سرباز می زنند . بنابراین اشتباهات سیاسی رخ می دهد . " اساسی ترین اشتباه استالین ، عدم توانائیش در بکار بستن همه جانبه دیالکتیک در همه عرصه ها بود که نتیجتاً به محاسبات جدا نادرست در ارتباط با خلصت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و ابزار مانعیت از احیاء سرمایه داری انجامید . استالین در عین پیشبرد مبارزه ای حاد علیه طبقات استثمارگر کهن ، ظهور یک بورژوازی نوین از درون جامعه سوسیالیستی را در تئوری نفسی کرد — بورژوازی نوینی که در وجود ریزینویستهای درون حزب کمونیست حاکم انعکاس و تمرکز یافته است . نتیجه این نفی ، ادعای اشتباه آمیز استالین مبنی بر محو " تضاد — های آنتاگونیستی طبقاتی " در اتحاد شوروی بمثابه حاصل استقرار بنیادین مالکیت سوسیالیستی در صنعت و کشاورزی بود . بهمین ترتیب ، شکست در اعمال همه جانبه دیالکتیک در تحلیل از جامعه سوسیالیستی منجر به آن شد که رهبری شوروی به این نتیجه برسد که دیگر تضادی میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی تحت سوسیالیسم

وجود ندارد. این چنین بود که رهبری شوروی از توجه کافی به پیشبرد انقلاب در روسیه بنا و ادامه انقلابی کردن مناسبات تولیدی حتی پس از استقرار سیستم مالکیت سوسیالیستی بطور عمدۀ غفلت کرد.

این درک نادرست از خصلت جامعه سوسیالیستی به شکست استالین در تمیز دادن کامل تضادهای میان خلق و دشمن از تضادهای درون خلق کمک کرد. و همیسن امر به گرایشی مشخص پاداد که جهت دست و پنجه نرم کردن با این تضادها به شیوههای بوروکراتیک چنگ می انداخت و درهای بیشتری را بردشمن می گشود. در دوره بعد از مرگ لنین، استالین انترناسیونال کمونیستی را که همچنان به ایفای نقشی مهم در پیشرفت انقلاب جهانی و گسترش و تحکیم احزاب نو بنیاساد کمونیست ادامه می داد، رهبری نمود.

سال ۱۹۲۵، در بحبوحه یک بحران حاد اقتصاد جهانی و تهدید فزاینده یک جنگ جهانی جدید و حملات امپریالیستی به اتحاد شوروی، بهنگام قدرت یابی فاشیسم در آلمان و درهم شکستن حزب کمونیست این کشور، زمانی که فاشیسم مستقر شده بود و در برخی کشورها خطرش می رفت، کنگره فوق العاده مهم انترناسیونال کمونیستی بر گزار شد. برای انترناسیونال کمونیستی تدوین یک خط تاکتیکی در قبال این مسائل امری صحیح و ضروری بود.

ضروریست ارزیابی علمی و مبتنی از گزارش کنگره در پرتو شرایط تاریخی موجود در آن زمان بعمل آید، چرا که کنگره هفتم کمینترن تاثیر عمیقی در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی بجای گذارده است. بطور مشخص دلائل شکست حزب کمونیست آلمان می باید مورد مطالعه عمیق قرار گیرد. با این وجود، برخی نتیجه گیری ها را از هم اکنون می توان انجام داد و در پرتو وظایف کنونی مارکسیست - لنینیست های امروز این کار می باید انجام گیرد. در اینجا سه انحراف واضح می باید تشخیص داده شود.

اولاً، اگرچه تشخیص تمایز بین فاشیسم و بورژوا دمکراسی در کشورهای امپریا - لیالیستی مسلماً از اهمیتی واقعی برای احزاب کمونیست برخوردار بود اما به این امر طوری برخورد شد که از تفاوت میان این دو شکل دیکتاتوری بورژواشی یک مطلق ساخت و مبارزه علیه فاشیسم را نیز به مرحله ای استراتژیک تبدیل کرد. ثانیاً نظریه ای تدوین شد که بر مبنایش فلاکت فزاینده پرولتاریا در کشورهای پیشرفته پایه مادی محو انشعاب درون طبقه کارگر و قطب بندی منتج از آن معرفی گشت، همان انشعاب و قطب بندی که لنین در آثارش در مورد امپریالیسم و ورشکستگی انترناسیونال دوم با قدرت تحلیل کرده بود. با وجود این واقعیت که عمق بحران، پایه اجتماعی اشرافیت کارگری را در کشورهای امپریالیستی تحلیل برد و برای احزاب کمونیست فرصتهائی واقعی و لازم جهت وحدت بابخشهائی از کارگران که سابقاً تحت رژیم سوسیال دمکراتها بودند ایجاد کرد، اما این تصور به هیچ مفسر

استراتژیک صحیح نبود که انشعاب درون طبقه کارگر قابل رفع دانسته شود. ثالثاً، مشخص کردن فاشیسم بعنوان رژیم ارتجاعیترین بخش بورژوازی انحصاری در کشورهای امپریالیستی راه رابرجایش مسالمت جویانه و فرمیستی خطرناکی کشود که به بخشی از بورژوازی انحصاری بديده ترقیخواه می نگریست .

در عین حال که جمعبندی و درس گیری از این اشتباهات کاری ضروریست اما بهمان نسبت تشخیص انترناسیونال کمونیستی، منجمله در آن دوره از حیاتش بعنوان بخشی از میراث مبارزه انقلابی جهت کمونیسم، و دفع تلاشهای انحلال طلبانه و تروتسکیستی که بر خطاهای واقعی انگشت می گذارند تا نتیجه گیریهای ارتجاعی ارائه دهنده نیز ضرورت دارد. انترناسیونال کمونیستی حتی طی آن دوره میلیونها کارگر را علیه دشمنان طبقاتی بسیج نمود و مبارزات قهرمانانه علیه ارتجاع راهبری کرد. تشکیل بریگادهای بین المللی جهت نبرد علیه فاشیسم در اسپانیا، نبردی که در آن بسیاری از بهترین دختران و پسران طبقه کارگر خون خود را نثار کرده و نمونه الهامبخشی از انترناسیونالیسم گشتند، از جمله این مبارزات بود.

بعلاوه انترناسیونال کمونیستی بدرستی تاکید زیادی بر دفاع از اتحاد شوروی مهندس سوسیالیسم گذارد. اما زمانی که اتحاد جماهیر شوروی وارد سازش هائی مشخص با کشورهای امپریالیستی مختلف شد، رهبران کمینترن اغلب از درک یک نکته بسیار مهم بازماندند، نکته ای که مائوسال ۱۹۴۶ (در رابطه با سازش های آن زمان شوروی با آمریکا، انگلستان و فرانسه) جمعبندی نمود: "چنین سازشهایی، مورد کشورهای جهان سرمایه داری راملزم به دنیاله روی و انجام سازش در کشور خودنی- کند. "مضافاً اینکه قبل از هر چیز در این سازشها باید تکامل عمومی جنبش انقلابی جهان که البته دفاع از دول سوسیالیستی جایگاه مهمی را از آن اشغال می کند، در نظر گرفت .

در شرایط محاصره دولت یادول سوسیالیستی توسط امپریالیستها، دفاع از ایمن فتوحات انقلابی و وظیفه ای بس مهم برای پرولتاریای بین المللی است . برای دول سوسیالیستی نیز پیشبرد مبارزه دیپلماتیک و در برخی موارد عقد قراردادهای مختلف با این یا آن نیروی امپریالیستی امری لازم است . اما دفاع از دول سوسیالیستی همواره می باید تابع پروسه عمومی انقلاب جهانی بوده و هرگز نباید مساوی (ومسلسا نباید جانشین) مبارزه بین المللی پرولتاریا تلقی گردد. در شرایط معین، دفاع از یک کشور سوسیالیستی می تواند عمده شود، اما این دقیقاً بدان دلیل است که چنین دفاعی برای پیشرفت انقلاب جهانی تعیین کننده شده است .

ضروریست که تجارب جنبش بین المللی کمونیستی طی دوره حول وحوش جنگ جهانی دوم را در پرتو این درس جمعبندی کنیم . جنگ جهانی دوم رانمی توان فقط تکراری از جنگ جهانی اول دانست . زیرا اگر چه همان منطق جنایتکارانه سیستم سرمایه داری مسئول این جنگ بود، اما جنگ جهانی دوم آمیخته پیچیده ای

ارتضادها بود. اوائل سال ۱۹۳۹ همانگونه که ماثو خاطر نشان ساخت این جنسگ "خصلتی ناعادلانه، بیخاگرانه و امپریالیستی" داشت. اما زمانی که آلمان هیتلری سر-بازانش رابوسی اتحاد شوروی را نداشت تغییر مهم در اوضاع بوجود آمد که پیامدهای جهانی خود را داشت. جنگ عادلانه از جانب اتحاد شوروی پشتیبانی و هواداری طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جهان که از مقاومت قهرمانانه ارتش سرخ و طبقه کارگر و مردم شوروی الهام می گرفتند را برانگیخت. این فقط بمعنای هواداری صرف از یک قربانی تجاوز نبود بلکه بیان عمیق این نکته بود که دفاع از اتحاد شوروی، دفاع از منطقه پایگاهی انقلاب جهانی نیز محسوب میشد. بهمین ترتیب، جنگ خلق چین، که تحت رهبری حزب کمونیست این کشور علیه تجاوز ژاپن گسترش می یافت هم یقیناً جنگی عادلانه و بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی بود.

خصلت جنگ خصوصاً با ورود اتحاد شوروی به آن پیچیده تر شد و بصورت ترکیبی از چهار مؤلفه درآمد: جنگ بین سوسیالیسم و امپریالیسم، جنگ بین بلوک های امیر-یالیستی، جنگهای خلق های تحت ستم علیه امپریالیسم، و تضاد بین پرولتساریا و بورژوازی، که در برخی کشورها حتی تا سطح مبارزه مسلحانه هم تکامل یافت. این جوانب متفاوت از یکسو منجر به رشد قوای سوسیالیستی، شکست قدرتهای امپریالیستی فاشیست، تضعیف امپریالیسم و شتاب مبارزات رهاثیبخش ملی شد و از طرف دیگر به تجدید تقسیم امپریالیستی جهان بانقش سردسته راهنان امیر-الیست برای ایالات متحده، انجامید.

دستاوردهای انقلابی عظیمی در جریان جنگ جهانی دوم حاصل شد. با این وجود امکان ندارد که اشتباهات جدی را ندید و جهت آمادگی بهتر در مقابل توفانهای پیشروی، بهر سؤ جمعی جمع بندی عمیق از این اشتباهات را آغاز نکرد. بطور مشخص مای توانیم به اشتباه ادغام التقاط آمیز تضادهای فوق الذکر اشاره کنیم. در زمینه سیاسی عملی، مبارزه دیپلماتیک و توافقات بین المللی اتحاد شوروی بیش از پیش با فعالیت احزاب کمونیست متشکل در کمینترن به هم آمیخت. این مسئله به گرایشاتی قوی که نیروهای غیر فاشیست را بشکلی غیر آنچه حقیقتاً بودند - یعنی امپریالیستهای که باید سرنگون شوند - وانمود می نمودند، پاداد. در کشورهای اروپائی که تحت اشغال ارتش آلمان فاشیستی قرار داشتند، این غلط نبود که احزاب از زاویه بسیج توده ها احساسات ملی را مورد استفاده تاکتیکی قرار دهند، اما اشتباهاتی رخ دادند که از ارتقاء این اقدامات تاکتیکی به سطح استراتژی نشئت می گرفتند. مبارزات رهاثیبخش در مستعمرات تحت سلطه امپریالیستهای متفق نیز بواسطه این دیدگاههای اشتباه آمیز عقب نگاه داشته شد.

مارکیست - لنینیستهای امروز در عین قدردانی و دفاع از مبارزات انقلابی و پیروزیهای عظیمی که طی این دوره مهم و سالهای متعاقب آن بدست آمد، می باید درك خود را از این اشتباهات و مبنای آنها عمیقتر کنند.

اردوگاه سوسیالیستی برخاسته از دل جنگ جهانی دوم مرکز مستحکم نبود. در اغلب دمکراسیهای توده ای اروپای شرقی تحولات انقلابی ناچیزی به پیش برده شد. نیروهای قدرتمند رویزیونیست در اتحادشوری توان و نفوذ خویش را قبل و بعد از جنگ جهانی دوم وطنی آن گسترش دادند. پس از مرگ استالین، نیروهای رویزیو-نیست تحت رهبری خروشچف بسال ۱۹۵۶ موفق به غصب قدرت سیاسی شده، ما-رکسیسم - لنینیسم رادرتامی جبهه ها زیرحمله برده و سرمایه داری رادر آن کشور احیاء نمودند. اینک روشن گشته است که کودتای خروشچف و رویزیونیستهادر اتحادشوری برای جنبش کمونیستی موجود در آن زمان نیز حکم تیر خلاص داشت. شبکه گسترده سرطان رویزیونیسم پیشاپیش بسیاری از احزاب متشکل در کمینترن (ودراین میان برخی از پرنفوذترین احزاب) را یکام خودکشیده بود. بسیاری از احزاب دیگر که پوشی نازک برتن داشتند، سریعابه مواضع رویزیونیسم بدین درمی غلتیدند و همزمان عناصر انقلابی موجود در آنها سرکوب می شدند. بعد از مرگ استالین، مارکسیست - لنینیستهای اصیل و پرولتاریای شوری که در نتیجه جنسگ تضعیف و بواسطه اشتباهات جدی سیاسی وایدئولوژیک خلع سلاح شده بودند، نشان دادند که قادر به انجام هیچگونه ضدحمله جدی علیه خائنان رویزیونیست نیستند.

مائوتسه دون، انقلاب فرهنگی و جنبش مارکسیست - لنینیستی

بلافاصله پس از کودتای خروشچف، مائوتسه دون و مارکسیست - لنینیستهای حزب کمونیست چین، تحلیل از تحولات اتحادشوری و جنبش بین المللی کمونیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن را آغاز کردند. انتشار "پیشنهاد در مورد خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی" (نامه ۲۵ نکته ای) بسال ۱۹۶۲ اعلام محکومیت علنی و همه جانبه رویزیونیسم، و فراخوانی به مارکسیست - لنینیستهای راستین تمام کشورها بود. جنبش مارکسیست - لنینیستی معاصر ریشه در این مصاف جوئی تاریخی و پلمیکهای مرتبط با آن دارد.

مائو و حزب کمونیست چین بدرستی در این "پیشنهاد" و پلمیکها:

- از موضع لنینیستی در مورد دیکتاتوری پرولتاریا بدفاع برخاسته، تئوری رویزیو-نیستی "دولت تمام خلقی" را رد کردند،
- از ضرورت انقلاب مسلحانه دفاع نموده و با استراتژی "گذار مسالمت آمیز به سو-سیالیسم" بمخالفت برخاستند،

- از گسترش جنگهای رها بیخش ملی خلقهای ستم دیده پشتیبانی کرده، این امر را تشویق نمودند. به افشاء استقلال دروغین "استعمار نوین" برخاسته و از قبول موضع رویزیونیستی مبنی بر لزوم جلوگیری از جنگهای رها بیخش بدلیل بخطر افتادن "صلح جهانی"، سرباز زدند،

- ارزیابی عمومی مثبتی از استالین و تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی ارائه دادند و اتهاماتی که تحت عنوان "قصاب" و "مستبد" علیه استالین مطرح شد را رد نمودند. در عین حال برخی انتقادات مهم از اشتباهات استالین بعمل آوردند ،
- با تلاشهای خروشچف جهت تحمیل يك خط رویزیونیستی بر سایر احزاب بصدیست برخاسته و تورز، تولیاتی ، تیتو و رویزیونیستهای مدرن دیگر را نیز به نقد کشیدند ،

- نظریه در حال تدوین مائوسه دون مبنی بر خصلت طبقاتی سوسیالیسم و پیشبرد انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را بشکل جنینی مطرح نمودند ،
- فراخوان بررسی همه جانبه تجربه تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی وریشه - های رویزیونیسم را صادر کردند .

اینها همانند دیگر نکات "پیشنهاد" و پلیمیکها عناصر حیاتی تمایز میان مارکسیسم - لنینیسم و رویزیونیسم بوده هستند. مائو و حزب کمونیست چین از طریق ایمن - پلیمیکها بود که مارکسیست - لنینیستها را به انشعاب از رویزیونیستها و تشکیل احزاب انقلابی پرولتری نوین تشویق کردند. پلیمیکها بیانگر گسستی رادیکال از رویزیونیسم مدرن بود و پایه ای مکفی برای مارکسیست - لنینیستها جهت پیشروی در نبرد محسوب میشد . معذاتقدرت رویزیونیسم در مورد شماری از مسائل بحد کافی همه جانبه نبوده و بهنگام انتقاد از این دیدگاههای انحرافی ، پاره ای نظرات انحرافی مطرح شد . دقیقابواسطه نقش مهمی که این پلیمیکها ، شخص مائو و حزب کمونیست چین در تولد جنبش نوین مارکسیست - لنینیستی ایفا نمودند ، صحیح و ضروری است که جنبه درجه دوم و منفی پلیمیکها و مبارزه ای که توسط حزب کمونیست چین در جنبش بین المللی کمونیستی به پیش برده شد مورد توجه قرار گیرد .

"پیشنهاد " در ارتباط با کشورهای امپریالیستی این نظر را ارائه داد که در آن ممالک امپریالیستی که تحت کنترل امپریالیسم آمریکابوده یا ایالات متحده سعی بدین کاردارد ، طبقه کارگر و مردم می باید حملات خود را عمدتاً متوجه امپریالیسم آمریکا کنند . اما علیه سرمایه داران انحصاری خودی و دیگر نیروهای ارتجاعی که به منافع ملی خیانت میورزند نیند دست به تهاجم زنند . این نظریه بطور جدی بر تکامل جنبش مارکسیستی - لنینیستی در این دسته کشورها تاثیر گذاشته و بر این واقعیت پرده افکنده که در کشورهای امپریالیستی "منافع ملی" همان منافع امپریالیستی بسوده بدان خیانت نشده بلکه بالعکس طبقه حاکم سرمایه داران انحصاری - صرف نظر از هر - گونه ائتلاف ممکن با سایر قوای امپریالیستی علیرغم طبیعت نابرابر و ناکزیر چنین ائتلافی - از آن دفاع کرده است . بدین ترتیب پرولتاریای این کشورها به تلاش جهت بلند شدن روی دست بورژوازی امپریالیستی بعنوان بهترین مدافعان منافع خودشان تشویق شده اند . این دیدگاه از تاریخچه ای طولانی در جنبش بین المللی کمونیستی برخوردار است و باید از آن گسست کرد .

حزب کمونیست چین اگرچه به رشد احزاب مارکسیست - لنینیست در مقابله

با رویزیونیست‌ها توجه بسیار مذبذول داشت، اما به اشکال و طرق ضروری جهت تکامل وحدت بین المللی کمونیست‌ها دست نیافت. علیرغم خدماتی که به وحدت ایدئولوژیکی و سیاسی صورت گرفت، اما این امر در تلاش جهت ساختمان وحدت تشکیلاتی در مقیاس جهانی منعکس نشد. حزب کمونیست چین درک غلوآمیزی از جوانب منفی کمینترن و بطور عمده آن جوانبسی که بر اثر تمرکز زیاد از حد پروزیافت، داشت به جوانبی که به ازمیان رفتن ابتکار عمل و استقلال احزاب کمونیستی متشکل در آن انجامید. اگرچه حزب کمونیست چین بدرستی از مفهوم حزب پدران نقد کرده، تأثیر زیانبار آنرا بر جنبش بین المللی کمونیستی خاطر نشان ساخت و اصول مناسبات برادرانه میان احزاب را مورد تأکید قرار داد اما منبویک مجمع سازمان یافته جهت بحث بر سر نظرات و دستیابی به یک نقطه نظر مشترک نه تنها کمکی به حل مسئله نکرد بلکه در واقع آنرا حدت بخشید.

اگر مبارزه تئوریک علیه رویزیونیسم مدرن در بازسازی جنبش مارکسیست - لنینیستی نقشی حیاتی ایفا نمود، اما بطور خاص این انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بمثابه شکل بیسابقه و نوین مبارزه (و بمقدار زیادی بعنوان شمره نبرد علیه رویزیونیسم مدرن) بود که نسل کاملاً جدیدی از مارکسیست - لنینیست‌ها را متولد ساخت. حضور ده‌ها میلیون کارگر در هقان و جوان انقلابی در نبرد جهت سرنگونی رهروان سرمایه داری سنگر گرفته در حزب و دستگاه دولتی، و مبارزه آنها برای هر چه انقلابی تر کردن جامعه، زمین پرصلابت در میان میلیون‌ها تن از مردم سراسر جهان داشت؛ مردمی که بپاخاسته و جزئی از خیزش انقلابی و فراگیر جهان در دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰ گشتند.

انقلاب فرهنگی بیانگر پیشرفته ترین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا و انقلابی کردن جامعه است. برای نخستین بار، کارگران و دیگر عناصر انقلابی به درک روشی از ماهیت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم از ضرورت بپاخیزی و سرنگونی رهروان سرمایه داری که به ناگزیر از دل جامعه سوسیالیستی سر بلند کرده و خصوصاً در رهبری حزب متمرکزی شوند، مسلح شده و بوضوح ضرورت مبارزه جهت پیشبرد هر چه بیشتر تحول سوسیالیستی و بدین ترتیب تحدید زمینه ظهور عناصر سر - مایه داری را درک کرد. در جریان انقلاب فرهنگی پیروزیهای عظیمی بدست آمد که برای یک دهه راه را بر ابراحیای سرمایه داری در چین بست و به تحول عظیم سوسیالیستی در زمینه آموزش و پرورش، ادبیات و هنر، تحقیقات علمی و دیگر عناصر روبرو با انجامید. میلیون‌ها کارگر و سایر انقلابیون، آگاهی طبقاتی و احاطه خویش بر مارکسیسم - لنینیسم را طی مبارزه حاد ایدئولوژیکی و سیاسی عمیق بسیار بخشیدند و توان خود در اعمال قدرت سیاسی را پیش از پیش افزایش دادند. انقلاب فرهنگی بمثابه بخشی از مبارزه بین المللی پرولتاریا برپا گشت و زمینه تمیز انترناسیونالیسم پرولتری بود. این امر نه فقط در پشتیبانی از مبارزات انقلابی سراسر جهان بلکه در فداکاری واقعی خلق چین جهت انجام این پشتیبانی تبلور یافت. رهبرانی انقلابی نظیر چیان چین و چان -

چون چپاثر ظهور یافتند که دوشادوش توده ما و در مقام رهبری آن در نبرد علیه رویزیو - نیستها شرکت جستند و سپس در مواجهه با شکست تلخ همچنان بدفاع از مارکسیسم - لنینیسیم - اندیشه مائوتسه دون، ادامه دادند.

لنین گفت: "فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء می دهد." در پرتو درس و پیشرفتهای گرانبهای حاصله از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون، معیاری که لنین ارائه کرد عمیقتر شده است. اینک می توان گفت فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را بقبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء میدهد بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول می کند. همانگونه که مائو با قدرت بیان داشت "تاروشنی در مورد این مسئله به رویزیو - نیسیم می انجامد."

انقلاب فرهنگی شاهد زنده روح پیویای مارکسیسم - لنینیسیم است. این انقلاب نشان داد که انقلاب پرولتری با همه انقلابات پیشین که تنهایی توانست یک سیستم استثماری را جانشین سیستم استثماری دیگر کند، فرق دارد. انقلاب فرهنگی یک منبع عظیم الهامبخش برای انقلابیون همه کشورها بود. بهمین دلائل است که انقلاب فرهنگی و مائوتسه دون دشمنی همیشگی و یلیدانه تمامی مرتجعین و رویزیو - نیستها را برانگیخته اند. و بهمین دلائل است که این انقلاب بخش لایتجزائی از میراث انقلابی جنبش بین المللی کمونیستی است.

اما علیرغم پیروزیهای عظیم انقلاب فرهنگی، رویزیونیستها همچنان مواضع مهمی را در حزب و دولت چین برای خود حفظ کرده و خطوط و سیاستها ئی را به پیش گذاشتند که زبان قابل توجهی برای اقدامات ضربه پذیر جهت بازسازی یک جنبش بین المللی کمونیستی اصیل ببار آورد. رویزیونیستهای چینی که تا حد زیادهای بر دیپلماسی چین و مناسبات میان حزب کمونیست این کشور و سایر احزاب مارکسیست - لنینیست کنترل داشتند به مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقهای تحت ستم پشت کرده یا کوشیدند این مبارزات را تابع منافع دولتی چین کنند. مستبدین مرتجع جهان بدروغ "ضدامپریالیست" لقب گرفتند و تحت لوای مبارزه جهانی علیه "هژمونیسم"، برخی قدرتهای امپریالیستی در بلوک غرب بیشتر و بیشتر بعنوان نیروهای میانی یا حتی مثبت در جهان قلمداد شدند. طی همین دوره بسیاری از احزاب مارکسیست - لنینیست هوادار چین که تحت حمایت رویزیونیستهای درون ح. ک. ج. قرار داشتند شروع به دنباله روی و قیحانه از بورژوازی نمودند و حتی به حمایت از ماجراهای امپریالیستی و تدارکات جنگی علیه شوروی (که مداومیا بمثابه "دشمن عمده" در سطح جهان مطرح میگشت) برخاسته یا خود درگیر چنین حرکتاتی شدند. پس از کودتا در چین و متعاقب آن پرداخت، "تئوری سه جهان"

توسط رویزیونیستهایی که قصد حلقه کردنش به جنبش بین المللی کمونیستی را داشتند، این گرایشات بطور کامل بروز یافتند. مارکسیست - لنینیستهای بد رستی این تهمت که مائوتسه دون طراح "تئوری سه جهان" است را رد کردند. هر چند این کافی نیست. نقد "تئوری سه جهان" می باید از طریق بنقد کشیدن مفاهیم پایه ای این تئوری تعمیق یابد و ریشه های آن مورد بررسی قرار گیرد. توجه به این نکته اهمیت دارد که غاصبین رویزیونیست مجبور شدند نزدیکترین رفقای مائو را بدلیل مخالفتشان با این تئوری ضد انقلابی رسماً محکوم کنند.

یکی از تضادهای خصوصیات ذاتی عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریایی، تضاد بین دول سوسیالیستی و دول امپریالیستی است. اگر چه در حال حاضر این تضاد بواسطه رویزیونیست شدن چند دولت سابقاً سوسیالیستی محوشده اما کامکان جمع بندی از تجربه جنبش کمونیستی در برخورد به این تضاد یک وظیفه مهم تئوریک است. چرا که پرولتاریا بناگزیر باز هم خود را در موقعیتی خواهیافت که یک یا چند دولت سوسیالیستی با حضور دشمنان یغماگر امپریالیستی مواجه خواهند شد.

در سال ۱۹۷۶ کمی بعد از مرگ مائوتسه دون، رهروان سرمایه داری در چین کودتای پلیدی را به انجام رساندند. این کودتا احکام انقلاب فرهنگی را واژگون ساخت، انقلابیون درون رهبری ح.ک.ج. را سرنگون کرده، یک برنامه کاملاً رویزیونیستی را برقرار نمود و سر به آستان امپریالیسم سائید.

این کودتا با مقاومت انقلابیونی درون حزب کمونیست چین روبرو شد که به مبارزه خود جهت احیای حاکمیت پرولتری در آن کشور ادامه داده اند. در سطح بین المللی، کمونیستهای انقلابی بسیاری کشورها به ماهیت خط رویزیونیستی دن - سیاوشین و هواکوفون آگاه شدند و به نقد و افشای رهروان سرمایه داری در چین پرداختند. این مقاومت در برابر کودتا، در سطح بین المللی و چین، گواهی از رهبری دوراندیشانه و انقلابی مائوتسه دون است که بطور خستگی ناپذیر جهت تسلیح پرولتاریا و مارکسیست - لنینیستهای با درک مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و امکان احیاء سرمایه داری فعالیت نمود. کار تئوریک انجام شده توسط ستادهای فرماندهی پرولتری تحت رهبری مائوتسه دون نیز نقشی مهم در تجییس مارکسیست - لنینیستها به درکی صحیح از خصلت تضادهای جامعه سوسیالیستی داشته و کامکان پرداخت مهمی از اندیشه مائوتسه دون می باشد. این امر جنبش مارکسیستی - لنینیستی را از حیث ایدئولوژیک در برابر وقایع دردناک ۱۹۷۶ نسبت به کودتای رویزیونیستی ۲۰ سال قبل از آن در اتحاد شوروی، در موقعیت آمادگی بهتری قرار داد، هر چند که جنبش بناگزیر با شرایط نودهیچ کشور سوسیالیستی روبرو بسود.

با این وجود احیای سرمایه داری در کشوری که یک چهارم جمعیت جهان را شامل می شد، و غصب رویزیونیستی حزب مارکسیست - لنینیستی که پیشاهنگ جنبش

بین المللی محسوب می گشت بطوراجتناب ناپذیری مبارزه انقلابی جهان وجنبش مارکسیستی - لنینیستی را عمیقاً تحت تاثیر قرار داد. بسیاری از احزاب که پیش از آن جزئی از جنبش بین المللی کمونیستی بحساب می آمدند به آغوش رویزیو - نیستهای چینی و "ثوری سه جهان" آنها در غلتیدند و کاملاً از مبارزه انقلابی رویگر - دان شدند. نتیجتاً این احزاب به اشاعه نوعی روحیه باختگی پرداختند. از سوی دیگر، آنها اعتماد عناصر انقلابی را از دست داده، دچار بحران گشتند و کاملاً از هم - پاشیدند.

از دست رفتن چین حتی در میان برخی دیگر از نیروهای مارکسیست - لنینیست که تن به پیروی از رهبران رویزیونیست چین ندادند نیز منجر به سرخوردگی و به زیر سؤال کشیدن مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون شد. این کرایش با آغاز حملات آشکارانورخوجه و حزب کارآلبانی علیه اندیشه مائوتسه دون تشدید یافت.

اگرچه بدنبال کودتا در چین انتظار بحران معینی در جنبش بین المللی کمونیستی می رفت، اما این بحران و مشکل در نقطه پایان گذاردن بر آن، نشانگر این بود که رویزیونیسم به اشکال متفاوت در جنبش لنینیستی پیش از سال ۱۹۷۶ قوی بوده است. مارکسیست - لنینیستهای باید به تحقیق و مطالعه ریشه های رویزیونیسم در دوره اخیر و نیز دوره های گذشته جنبش بین المللی بوجه مبارزه علیه نفوذ ماندارگار رویزیونیستی ادامه دهند، و در عین حال از اصول بنیادین تدوین شده توسط پرولتا - ریای بین المللی و جنبش کمونیستی طی پیشرویهای انقلابی در تاریخ این جنبش به دفاع برخیزند و بر آن متکی شوند.

وظایف کمونیستهای انقلابی

وظیفه کمونیستهای انقلابی در همه کشورهای تسریع سیر تکامل انقلاب جهانی - سرنکونی امپریالیسم و ارتجاع توسط پرولتاریا و توده های انقلابی، است - سرار - دیکتاتوری پرولتاریا در انطباق با مراحل و ائتلافهای ضروری در کشورهای مختلف، و مبارزه برای محو تمام مظاهر مادی و ایدئولوژیکی جامعه استثماراری و بدین طریق دستیابی به جامعه کمونیستی در سراسر جهان است. قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز کمونیستهای باید فلسفه وجودی خویش را با خاطر آوردن و در انطباق با آن عمل کنند و الا آنها با کار انقلاب نخواهند آمد و از این بدتر، به مانعی در راه انقلاب بدل خواهند شد.

تجربه نشان می دهد که انقلاب پرولتری فقط از طریق یک حزب پرولتاریایی اصیل مبتنی بر علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و پرپایه خط لنینی که قادر به جذب و تربیت بهترین عناصر انقلابی پرولتاریا و دیگر بخش های توده

است، می‌تواند به انجام رسد و به پیش برده شود. امروز در اکثر کشورهای جهان چنین حزبی موجود نیست و حتی در نقاطی که چنین احزابی وجود دارند عموماً از لحاظ ایدئولوژیک و تشکیلاتی به حد کافی قوی نیستند تا از پس الزامات و فرصتهای دوره ای که در راه است، برآیند. بنابه همین دلائل، تأسیس و تحکیم احزاب اصیل مارکسیستی - لنینیستی و وظیفه ای حیاتی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی است.

در کشورهایی که هیچ حزب مارکسیست - لنینیستی وجود ندارد، وظیفه فوری انقلابیون کمونیست تشکیل چنین حزبی به یاری جنبش بین المللی کمونیستی است. تدوین یک خط سیاسی و برنامه صحیح با توجه به خصوصیات کشور مفروض و اوضاع عمومی جهان، کلید تأسیس حزب است. حزب مارکسیستی - لنینیستی می‌باید در ارتباط نزدیک با پیشبرد کار انقلابی بین توده ها و اعمال یک مشی توده ای انقلابی و مشخصاً با توجه به حل مسائل مبرم سیاسی که پیشرفت جنبش انقلابی منوط به حل آنهاست ساخته شود. و الا وظیفه ساختمان حزب میتواند از پراتیک انقلابی مبرا و جداگشته و به بن بست منتهی شود. اما به همین نسبت نادرست است اگر تشکیلات احزاب را به جذب تعداد معینی عضو منوط کنیم یا بر کسب نفوذ کمی معینی در بین توده ها پیش از تشکیل حزب اصرار ورزیم. در بیشتر موارد وقتی حزبی تشکیل می‌شود از تعداد نسبتاً قلیلی عضو برخوردار است. بهر حال جذب عناصر انقلابی بزرگتر چشم حزب و تعمیق نفوذ حزب در بین پرولتاریا و توده هایک وظیفه همیشگی است.

حزب مارکسیستی - لنینیستی می‌باید در جریان دامن زدن به مبارزه فعال ایدئولوژیک علیه تاثیرات بورژوازی و خرده بورژوازی بر صفوفش ایجساد شود و مستحکم گردد. مارکسیست - لنینیستها برای ساختن حزب پیشاهنگ می‌باید از تجربه انقلاب فرهنگی که مائو از طریق آن برای تضمین نقش پیشاهنگ و خصلت پرولتاری حزب جنگید، درس بگیرند. درک مائو از مبارزه دوخط درون حزب، انتقادش از نظرات نادرست مبنی بر "حزب یکدست" و تاکیدش بر ضرورت باز - سازی ایدئولوژیک اعضای حزب، غنی بخش مفهوم بنیادین حزب پیشاهنگ است که توسط لنین تدوین شده بود. ایجاد شرایطی سیاسی که در آن سانترالیسم و مکراسی، انضباط و آزادی، وحدت اراده و راحتی فکری و سرزندگی در کنار هم موجود باشد، امری مهم است.

پراتیک اگر توسط تئوری انقلابی هدایت نشود در تاریکی ندانم کاری باقی می‌ماند. جنبش بین المللی کمونیستی و احزاب مارکسیست - لنینیست در کل می‌باید درک خود از تئوری انقلابی را در جریان ارائه تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه و جهان عمق بخشند. مارکسیست - لنینیستها نباید عرصه تحلیل از پدیده های نوین را به دیگران واگذارند بلکه می‌باید فعالانه به مبارزه تئوریک در ارتباط با تمامی مشکلات و مسائل حیاتی مورد بحث در جنبش انقلابی و کل جامعه دامن زنند. حزب مارکسیستی - لنینیستی باید پیگیرانه بر مبنای هدف اساسی کسب

قدرت سیاسی و تقبل و وظیفه آماده سازی خودبهمراه پرولتاریا و توده های انقلابی از لحاظ تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیکی ساخته شود سازمان یابد. همانطور که بیانیه مشترک پائیز ۱۹۸۰ متذکر شد "به يك كلام، کمونیست‌ها مدافعین جنگ انقلابی هستند. جنگ انقلابی و دیگر اشکال مبارزه انقلابی می باید بمثابة عرصه کلیدی تربیست توده های انقلابی به پیش برده شود تا آنها قادر به اعمال قدرت سیاسی و متحول ساز- ختن جامعه شوند. حتی زمانیکه شرایط جهت مبارزه مسلحانه توده ها موجود نیست، کمونیست‌ها می باید کار ضروری جهت تدارک ظهور چنین شرایطی را انجام رسانند. این اصل علی‌رغم وجود تفاوت در وظایف و مراحل انقلاب در کشورهای مختلف، بوی احزاب مارکسیست - لنینیست يك سلسله الزامات را بهمراه دارد؛ منجمله اینکه ستون فقرات حزب می باید بر پایه ای غیر قانونی بنا شود و جهت مقابله با سرکوتگری ارتجاعیون که هرگز در درازمدت يك حزب اصیل انقلابی را بطور مسالمت - آمیز تحمل نمی کنند، آماده گردد.

حزب مارکسیست - لنینیست می باید در عین درگیر بودن در مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی یا تدارک این مبارزه، از اشکال مختلف فعالیتت قانونی یا علنی استفاده نماید. تاریخ نشان می دهد که اگرچه چنین فعالیتت مهم و در برخی موارد وظی دوره های معین حتی بسیار لازم است، امامی باید با افشاء خصومت طبقاتی، دمکراسی بورژوازی همراه شود. کمونیست‌ها نباید تحت هیچ شرایطی گارد خود را باز نمایند و توانائی خویش در انجام اقدامات ضروری جهت ادامه فعالیت انقلابی در شرایط از بین رفتن انواع امکانات قانونی را از دست بدهند. تجارب گذشته در مورد حل تضادهای استفاده از امکانات قانونی و علنی بدون درغلتیدن به قانونگرائی و حماقت پارلمانی می باید جمع‌بندی شده و دروس مناسبی از آنها بیرون کشیده شود.

حزب مارکسیست - لنینیستی برای پیشبرد وظایف انقلابی خود آماده سازی توده ها جهت کسب قدرت می باید به يك نشریه منظم کمونیستی مسلح باشد، اگر چه در ارتباط با وظایفی که راه انقلاب در این دودسته کشورها به پیش می نهد نشریه نقش متفاوتی بازی می کند. نشریه کمونیستی نباید سطحی، کوتاه بین یا خشک و جزم اندیش باشد. این نشریه باید تلاش کند که عمدتاً از طریق تحلیل و افشاگری سیاسی وقایع روزمره، پرولتاریای آگاه و دیگران را به دیدگاهی همه- جانبه از جامعه و جهان مسلح سازد.

حزب مارکسیستی - لنینیستی در هر کشور می باید بمثابة گردانی از جنبش بین المللی کمونیستی ایجاد شود و مبارزه خود را بمثابة بخشی و تابعی از مبارزه جهانی برای کمونیسم به پیش برد. یا تشخیص این مسئله که انترناسیونالیسم صرفاً حمايت پرولتاریای يك کشور از پرولتاریای کشور دیگر نبوده، بلکه مهمتر از آن، انعکاسی از این واقعیت است که پرولتاریا

يك طبقه واحد جهانی با منافع طبقاتی واحد است ، بایک سیستم جهانی امپریالیسم روبروست و وظیفه رهائی بشریت را بردوش دارد، حزب می باید صفوف خود ، کار - گران آگاه و توده های انقلابی را با روحیه انترناسیونالیسم پرولتری تربیت کند . چنین تعلیم و ترویج انترناسیونالیستی بخش لاینفکی از تدارک حزب پرولتا - ریا جهت ادامه انقلاب بعد از کسب قدرت سیاسی در هر کشور مفروض است ، کسب قدرت سیاسی و حتی استقرار یک سیستم سوسیالیستی که براستثمار استوار نیست را نباید بعنوان پایانی در خود نگریست ، بلکه می باید آنرا بمثابة بخشی از دوره گذار طولانی مملو از پیچ و خم ها ، عقبگردهای اجتناب ناپذیر و بیشر و بیها تا زمان دستیابی به کمونیسم جهانی در نظر گرفت .

وظایف در کشورهای مستعمره ، نیمه مستعمره (نو مستعمره)

از دوره متعاقب جنگ جهانی دوم تا به امروز کشورهای مستعمره و (پسانو - مستعمره) تحت سلطه امپریالیسم عرصه عمده مبارزه جهانی پرولتاریا را تشکیل داده اند . در این دوره تجربه فراوانی در برپائی مبارزه انقلابی ، و در این میان جنگ انقلابی ، بدست آمده است . امپریالیسم شکستهایی بس جدی را متحمل شده و پیرو - لتاریا پیروزیهای چشمگیری که شامل استقرار کشورهای سوسیالیستی نیز میشود ، کسب کرده است . در عین حال جنبش کمونیستی تجارب تاریخی نیز در انبسان دارند ، مثلاً در کشورهایی که توده های انقلابی دست به مبارزات قهرمانانه و جنگهای رهائی بخش ملی زده اند ، اما اینهمه به استقرار قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و متحدانش نیانجامیده و ضررات پیروزی خلق را استثمارگران نوین مؤتلف با این یا آن قدرت امپریالیستی ربوده اند . همه اینها نشان میدهد که جنبش بین المللی کمونیستی با وظیفه بسیار مهم جمع بندی نقادانه چندین دهه تجربه برپائی انقلاب در چنیسن کشورهای روبروست .

نقطه رجوع برای پرداخت استراتژی و تاکتیک انقلابی در کشورهای مستعمره ، نیمه (پانو) مستعمره ، کماکان همان تئوری تدوین شده توسط مائو طی سالهای طولانی جنگ انقلابی در چین است .

آماج انقلاب در این دسته کشورها ، امپریالیسم خارجی و بورژوازی کمپرادور - بوروکرات و فئودالها هستند ، یعنی طبقاتی که در پیوند تنگاتنگ با امپریالیسم قرار داشته و بدان وابسته اند . انقلاب در این کشورها از دو مرحله گذر خواهد کرد : نخست ، انقلاب دمکراتیک نوینی که مستقیماً به مرحله دوم یعنی به انقلاب سوسیالیستی می انجامد . خصیصه هدف گیری و وظایف مرحله اول انقلاب پرولتاریا را قادر و ملزم می سازد تا با تمام طبقات واقشاری که می توان حمایتشان از برنامه دمکراتیک نوین را جلب کرد ، جبهه واحد گسترده ای تشکیل دهد . اما این

کار باید بر مبنای رشد و تحکیم نیروهای مستقل پرولتاریا، منجمله نیروهای مسلح پرو-لتاریات تحت شرایط مناسب و اعمال هژمونی طبقه بر سایر اقشار انقلابی توده، خصوصاً دهقانان فقیر انجام پذیرد. سنگ بنای این اتحاد، همانا وحدت کارگردهقانان و پیشبرد انقلاب ارضی است، و یعنی مبارزه علیه استثمار نیمه فئودالی در نقاط روستا-ئی و ایاتحقق شعار "زمین به کشتگر" که بخشی مرکزی از برنامه دمکراتیک نوین را بخود اختصاص می دهد.

در این کشورها استثمار پرولتاریا و توده ها شدید است، سلطه امپریالیستی و قیحات و دאشمی است و طبقات حاکمه غالباً دیکتاتوری خویش را بر میان و خشن اعمال می کنند حتی زمانی که آنها اشکال بورژوا-دمکراتیک یا پارلمانی را بکار می بندند، دیکتاتوریشان را تنها حجاب نازکی می پرشاند. این اوضاع منجر به مبارزات انقلابی متداوم پرولتاریا، دهقانان و سایر بخش های توده می شود و اغلب شکل مبارزه مسلحانه به خود می گیرد. بنابه دلائل فوق الذکر و در این میان رشد معرج و بیق-سواره این کشورها که اغلب حفظ ثبات حاکمیت و تحکیم قدرت را برای طبقات ارتجاعی دشر ارمی سازد، انقلاب معمولاً شکل جنگ انقلابی درازمدت به خود می گیرد که طی آن نیروهای انقلابی قادر به استقرار این یا آن شکل منطقه پایگامی در روستا و پیشبرد استراتژی پایه ای محاصره شهرها از طریق دهات می شوند.

کلید انجام انقلاب دمکراتیک نوین، نقش مستقل پرولتاریا و قابلیتش در اعمال هژمونی در مبارزه انقلابیست که از طریق حزب مارکسیست - لنینیست پرولتاریا تحقق می یابد. تجارب مکرر نشان می دهد که حتی زمانی که بخشی از بورژوازی ملی به جنبش انقلابی می پیوندد، نه می خواهد و نه میتواند انقلاب دمکراتیک نویسن را رهبری کند، چه رسد به آنکه چنین انقلابی را تابه آخر هدایت نماید. بهمین ترتیب، تاریخ، و رشکستگی آن جبهه ضد امپریالیستی (یا "جبهه انقلابی" مشابه آن) که توسط حزب مارکسیست - لنینیستی رهبری نشود نشان داده است، حتی اگر چنین جبهه یا نیروهای متشکل در آن رنگ و لعاب "مارکسیستی" (در واقع شبه-مارکسیستی) نیز داشته باشند. اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی بر امپریالیسم وارد آورده اند اما خود اثبات کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ امپریالیستی و بورژوازی نیستند. حتی در مواردی که چنین نیروهایی به کسب قدرت سیاسی نائل آمده اند قادر به انجام تحول انقلابی همه جانبه نبوده، دیرپا و متوسط امپریالیستهارنگون شده یا خود به یک قدرت حاکمه ارتجاعی جدید و متلف بسا امپریالیستهابدل گشته اند.

در شرایطی که طبقات حاکم، دیکتاتوری خشن یا فاشیستی خویش را اعمال می کنند، حزب کمونیست می تواند از تضادهای برخاسته از این اوضاع بفرع انقلاب دمکراتیک نوین استفاده کند و وارد توافقات یا ائتلافهایی با نیروهای طبقاتی دیگر

شود. اما اینکار زمانی می‌تواند پیروزمندانه به پیش برده شود که حزب رهبریش را حفظ کرده و از چنین ائتلاف‌هایی در حیطه وظیفه کلی و عمده پیشبرد تابه آخر انقلاب استفاده نماید، بی آنکه از مبارزه علیه دیکتاتوری یک مرحله استراتژیک بسازد. زیرا مضمون مبارزه ضدفاشیستی چیزی به غیر از انقلاب دمکراتیک نویسن نیست.

احزاب مارکسیست - لنینیست باید پرولتاریا و توده‌های انقلابی را نه تنها با درک وظیفه فوری انجام انقلاب دمکراتیک نوین و نقش و منافع متضاد نیرو و همسای طبقاتی مختلف اعم از دوست یا دشمن، بلکه همچنین با درک لزوم تدارک گذار به انقلاب سوسیالیستی و هدف غائی کمونیسم جهانی مسلح نمایند.

برای مارکسیست - لنینیست‌ها این یک اصل است که حزب می‌باید جنگ انقلاب بی رابطه‌ریگی رهبری کند که جنگ اصیل توده‌ها باشد. مارکسیست - لنینیست‌ها حتی در شرایط دشوار برپائی جنگ باید تلاش کنند که تربیت همه‌جانبه سیاسی را به پیش برده و سطح تشویریک و آیدئولوژیک توده‌ها را ارتقاء دهند. برای اینکار ضروری است که تداوم و تکامل یک نشریه کمونیستی منظم تامین گشته و انقلاب در عرصه فرهنگی نیز به پیش برده شود.

در دوره اخیر انحراف عمده در کشورهای مستعمره، نیمه (یا نو) مستعمره گرایش به انکار بانی جهت گیری بنیادین جنبش انقلابی در این نوع کشورها بوده و کماکان نیز چنین است. گرایش به نفی نقش رهبری کننده پرولتاریا و حزب مارکسیست - لنینیست، ردها تخریف اپورتونیستی جنگ خلق، کنار گذاشتن ساختمان جبهه واحد بر مبنای اتحاد کارگر - دهقان و تحت رهبری پرولتاریا.

در گذشته این انحراف رویزیونیستی به دو شکل "چپ" و "علا ناراست" بروز کرده است. رویزیونیست‌های مدرن خصوصاً در گذشته، "گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم" را موعظه کردند و از رهبری بورژوازی در مبارزه رها بیخس ملی دفاع نمودند. با این وصف، رویزیونیسم علا ناراست و تسلیم طلب همیشه با نوعی رویزیونیسم "چسب" مرتبط بوده و بطور فزاینده‌ای با آن در آمیخته است. برخی اوقات نوعی رویزیونیسم نیسم مسلحانه "چپ" از سوی رهبران کوبا و دیگران مطرح میشد که مبارزه مسلحانه را از توده‌ها جدا کرده و خط تلفیق مراحل انقلابی در یک انقلاب واحد "سوسیالیستی" را موعظه می‌نمود. در واقع هدف این رویزیونیسم بسیج کارگران بر مبنای محدودترین مسائل و نفی ضرورت اعمال رهبری طبقه کارگر بر دهقانان و سایرین در جهت نابودی کامل امپریالیسم و مناسبات اقتصادی و اجتماعی عقب مانده و معوجی که سرمایه خارجی بر آن متکی بوده و آنرا تقویت میکند، بود.

برای آنکه جنبش انقلابی در کشورهای مستعمره، نیمه (یا نو) مستعمره در جهت درست تکامل یابد ضروریست که مارکسیست - لنینیست‌ها به تشدید مبارزه علیه رویزیونیست‌های رنگارنگ ادامه دهند و اثر ماثوتسه دون را به مثابه بخشی لاینفک

بنیان تئوریک لازم برای تحلیل گسترده تر شرایط مشخص کشورهای مختلف این گروه و تدوین خط سیاسی مناسب در دست گیرند.

در عین حال ضروری است، انحرافات درجه دوم در میان آن دسته نیروهای انقلابی اصیل که می کوشند خطی انقلابی رادیکال را در کشورهای مستعمره و وابسته پیاده کنند مورد توجه قرار گیرد. اول از همه باید توجه داشت که کشورهای دربر گیرنده ملل تحت ستم آفریقا، آسیا، و آمریکای لاتین یک بلوک همگون نبوده و در ارتسباط با ترکیب طبقاتی، سلطه امپریالیستی و جایگاهشان در رابطه با اوضاع جهانی بطور کل از تفاوت‌های قابل توجهی برخوردارند. گرایشاتی که از بررسی همه جانبه و علمی این مسائل سر باز زده، سعی در کپی برداری مکانیکی از تجارب گذشته پرولتاریای بین المللی نموده یا عاجز از عطف توجه به تغییرات در اوضاع بین المللی و در کشور-های مشخص می باشند، فقط به امر انقلاب لطمه زده و موجب تضعیف نیروهای مارکسیست - لنینیست می شوند.

نیروهای مارکسیست - لنینیست بسیاری از کشورها در دهه ۱۹۶۰ و اوائل ۱۹۷۰ تحت تاثیر انقلاب فرهنگی در چین و بمثابه بخشی از خیزش عمومی انقلابی در سطح جهان، جهت برپائی جنگ مسلحانه انقلابی به بخش هایی از توده پیوستند. آنها در برخی کشورها قادر شدند علی رغم سرکوب و حشیانه ضد انقلابی، بخشهای قابل توجهی از اهالی را تحت پرچم انقلابی گرد آورند و از حزب مارکسیستی - لنینیستی و نیرو-های مسلح توده ها محافظت کنند. این اجتناب ناپذیر بود که اقدامات اولیه جهت ساختمان احزاب نوین مارکسیستی - لنینیستی و برپائی مبارزه مسلحانه با نوعی بدوی بودن و ضعفهای سیاسی و ایدئولوژیک رقم بخورد. و البته تعجب آور نیست اگر امپریالیست‌ها و ریزینیوئیست‌ها از این اشتباهات و ضعفها استفاده می کنند تا انقلابیون را تحت عنوان "ماوراء چپ" یا بدتر از آن محکوم نمایند. با این وجود، باید از تجارب فوق الذکر بمثابه بخشی مهم از میراث جنبش مارکسیست - لنینیستی که زمینه ساز پیشرفتهای آتی شد، عموماً دفاع شود.

در کشورهای تحت سلطه آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین عموماً یک اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد، اما درک صحیح این مسئله حائز اهمیت است: اوضاع انقلابی از یک مسیر مستقیم الخط پیروی نکرده، بلکه بافت و خیز همراه است. احزاب کمونیست می باید این شیوه حرکت رادیکال را در نظر بگیرند. آنها نباید به یک جنبه - نگرسی در بختند و شروع و پیروزی نهائی جنگ خلق را تماماً وابسته به عامل ذهنی (یعنی کمونیست‌ها) بدانند. این نظریه ایست که اغلب به "لین پیائوئیسم" پیوسته است، اگرچه عموماً شکلی از مبارزه مسلحانه جهت پیشبرد وظایف مبارزه طبقاتی در این کشورها همیشه مطلوب و ضروریست، اما در دوره هایی معین ممکن است مبارزه مسلحانه شکل عمده باشد و در اوقات دیگر نباشد.

زمانیکه اوضاع انقلابی در حال افت است، احزاب کمونیست می باید

تاکتیکهای مناسب اتخاذ کرده و بیدام پیشرویهای عجولانه و سنجیده نیافتند. تحت چنان شرایطی، تدارکات سیاسی و تشکیلاتی لازم جهت پیشبرد جنگ درازمدت خلق بهیچوجه نباید مورد غفلت واقع شود؛ میباید اشکال مبارزاتی و تشکیلاتی مناسب آن شرایط مشخص را تعیین کرد تا بتوان در عین منتظر شرایط مطلوب جهت پیشروی بودن، سیر انقلاب را شتاب بخشید. ضروریست با هر دیدگاه نادرست که شروع مبارزه مسلحانه یا استفاده از هر شکل از این مبارزه را به آمادگی شرایط جهت مبارزه مسلحانه در سراسر کشور موکول میکند، مبارزه شود این دیدگاه، تکامل ناموزون انقلاب و اوضاع انقلابی در این کشورها را نفی کرده و در ضمیمت با اظهاریه مائو مبنی بر "از یک جرعه حریق برمیخیزد" قرار دارد. بعلاوه توجه به این مسئله حائز اهمیت است که کل اوضاع بین المللی بر انقلاب در یک کشور مشخص تاثیر میگذارد و بحساب نیاوردن این فاکتور باعث غافلگیری مارکسیست - لنینیستها بهنگام تسریع انقلاب توسط تحولات جهانی در بزنگاه استفاده از فرصت هاست.

امروزه بار شد سریع خطر جنگ امپریالیستی جدید، احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در کشورهای نومستعمره نیز با وظیفه عاجل عطف توجه به مبارزه علیه جنگ امپریالیستی روبرو گشته اند.

کمونیستها باید این احتمال را در نظر بگیرند که این دسته از کشورها ممکن است بنا بر مواضعشان در ارتباط با بلوک های امپریالیستی مختلف به دایره جنگ امیر - یالیستی کشانده شوند. احزاب کمونیست می باید اوضاع مشخص مختلفی که میتواند در بحبوحه چنین جنگی بظهور رسد و تکوین یابند را در نظر داشته، ذهن خود را در ارتباط با چنان شرایطی گسترش دهند تا توجه به شرایط عینی این کشورها می بینیم که توده ها عموماً نسبت به خطر و عواقب یک جنگ امپریالیستی کمتر آگاهند. مارکسیست - لنینیستهای باید آنها را آموزش دهند در صورت وقوع جنگ امپریالیستی مهمترین وظیفه مارکسیست - لنینیستها استفاده از فرصت های مطلوبی است که بواسطه جنگ بظهور می رسد، تا از این طریق مبارزه انقلابی را تشدید کرده و جنگ امپریالیستی را به یک جنگ انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع بدل نمایند. بیانیه مشترک پاییز ۱۹۸۰ خاطر نشان کرد:

"این گرایش انکارناپذیر امپریالیسم است که عناصر مهمی از مناسبات سرمایه دارانه را به کشورهای تحت سلطه اش وارد می کند. در برخی کشورهای وابسته تحول سرمایه دارانه به اندازه ای جلورفته که دیگر مشخص ساختشان با عنوان نیمه فئودال صحیح نیست، بهتر است که آنها را بطور غالب سرمایه داری بخوانیم؛ اگرچه ممکن است عناصر مهم یا بقایای مناسبات تولیدی فئودالی یانیمه - فئودالی و بازتاب آن در وینا هنوز وجود داشته باشد.

در چنین کشورهایی می باید یک تحلیل مشخص از شرایط بعمل آید و نتایج مناسبات در ارتباط با راه انقلاب، وظایف، خصیصه و صف بندی نیروهای طبقاتی بیرون

کشیده شود. در هر حالت، امپریالیسم خارجی آماج انقلاب باقی می‌ماند. " تحلیل از نتایج ورود فزاینده مناسبات سرمایه دارانه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و همچنین تحلیل از مورد مشخص آن کشورهای تحت سلطه ای که بدرستی می‌توانند عنوان "بطور غالب سرمایه داری" بخود بگیرند و وظیفه ای مهم است که کماکان بردوش جنبش بین المللی قرار دارد. با این وجود، می‌توان برخی نتایج مهم راهمین امروز بیرون کشید.

دیدگاهی که ترکیب استقلال سیاسی صوری و ورود مناسبات گسترده سرمایه - دارانه را با محو ضرورت انقلاب دمکراتیک نوین در اکثر یابسیاری از مستعمرات مستقیم سابق معادل می‌گیرد، دیدگاهی نادرست و خطرناک است. این دیدگاه که از سوی تروتسکیستهای رنگارنگ، سوسیال دمکراتها و ناقدان خُرده - بورژوازی مارکسیسم انقلابی مطرح میشود بر آنست که هیچ تمایزی کیفی میان امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه اش وجود نداشته و بنابراین بایک چرخش قلم، یکی از مهمترین خصوصیات عصر امپریالیسم را حذف می‌کند.

درواقع امپریالیسم همچنان زنجیری بر نیروهای مولده کشورهای تحت استثمار خود می‌باشد. "تحول" سرمایه دارانه که بدون شك بدرجات کم یا زیاد مطرح شده نی‌تواند به يك بازار بهم پیوسته ملی بایک سیستم "کلاسیک" اقتصاد سرمایه داری منتهی شود، بلکه تکاملی شدیدایی قواره و وابسته به منافع سرمایه خارجی و در خدمت آن رابعث میگردد.

حتی در کشورهای تحت سلطه ای که سرمایه داری به وجد غالب در آنها تبدیل شده، کماکان امپریالیسم خارجی بهمراه عمال بومیش آماج عمده در مرحله اول انقلاب است. اگرچه راه انقلاب در این کشورها برچه قابل ملاحظه ای متفاوت از راه انقلاب در کشورهایی خواهد بود که مناسبات نیمه فئودالی در آنها غالب است، ولی کماکان ضروریست که درکل، پیش از آنکه انقلاب سوسیالیستی آغاز شود، انقلاب از دورن يك مرحله دمکراتیک - ضد امپریالیستی عبور نماید.

وزن نسبی شهرها نسبت به روستاها، هم از نظر سیاسی وهم از نظر نظامی، مسئله بسیار مهمی است که بارش در روز افزون سرمایه داری در برخی از کشورهای تحت سلطه، مطرح میشود. در برخی از این کشورها صحیح اینست که مبارزه مسلحانه با براه انداختن قیامهای شهری آغاز شود، و الگوی محاصره شهرها از طریق دهات دنبال نگردد. مضافاً، حتی در کشورهایی که محاصره شهرها از طریق دهات راه انقلاب است اوضاعی میتواند پدید آید که طی آن غلیان توده ای به خیزشها و قیامهای شهری منتهی شود. حزب باید آماده باشد که از چنین اوضاعی در چارچوب استراتژی عمومی بهره گیری کند. اگرچه در هر دو حالت، توان حزب در بسیج دهقانان برای شرکت در انقلاب تحت رهبری پرولتری، برای موفقیتش حیاتی است، در نتیجه استقرار دولت مرکزی ماقبل پروسه رشد سرمایه داری، کشورهای

نیمه (نو) مستعمره عمدتاً دارای ساختارهای اجتماعی چندملیتی میباشند. این دولتها در بسیاری موارد توسط خود امپریالیستهای موجود آمده‌اند. از اینها گذشته، مرزهای این دولتها در نتیجه اشغالگری و دسایس امپریالیستی تعیین شده‌اند. بنابراین عموماً بدین گونه است که درون مرزهای دولتی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و ملل تحت ستم، نابرابری ملی و ستم افسارگسیخته ملی موجود است. در عصر مأموله ملی دیگر مسئله داخلی کشورهای منفرد نبوده، بلکه به تابعی از مسئله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده، و نتیجتاً حل تمام عیار آن مستقیماً به مبارزه علیه امپریالیسم وابسته گشته است. در این زمینه، مارکسیست - لنینیست‌ها باید حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم در کشورهای نیمه مستعمره چندملیتی را به رسمیت بشناسند.

بنابراین میتوان گفت که مارکسیست - لنینیست‌ها در کشورهای مستعمره و نو-مستعمره با وظیفه دوگانه در جبهه‌های سیاسی وایدئولوژیک مواجه هستند. آنها باید از یکسو، به دفاع و پشتیبانی از آموزه‌های پایه‌ای مائو در مورد خصیصه و راه انقلاب در این کشورها بپردازند، و همچنین از تلاش‌های انقلابی که (بقول لنین) طی "سال - های دیوانه" دهه شصت انجام گرفت به دفاع برخیزند و بر آنها اتکاء نمایند. در عین حال، کمونیست‌های انقلابی باید روحیه نقادانه مارکسیستی در تحلیل از تجارب گذشته، اوضاع کنونی و تحولاتی که بر روند انقلاب در این کشورها تأثیر برجای می‌نهد، را بکار گیرند.

کشورهای امپریالیستی

همانگونه که بیانیه مشترک اشاره نمود، در کشورهای امپریالیستی، "انقلاب اکتبر کماکان نقطه اساسی رجوع برای استراتژی و تاکتیک‌های مارکسیست - لنینیستی است". این نکته محتاج تأکید و تعمیق مجدد است، چرا که اصول اساسی لنینیستی در ارتباط با تدارک و برپایی انقلاب پرولتری در کشورهای امپریالیستی دیرزمانی است زیربهن تحریفات رویزیونیستی مدفون گردیده‌اند.

لنین بدرستی بر نیاز کمونیست‌ها به برپایی یک جنبش همه جانبه سیاسی - کارگران تأکید نمود، جنبشی که بهنگام آمادگی شرایط قادر باشد نیروهای انقلابی جامعه را در قیامی که قدرت دولتی ارتجاعی را آماج حمله قرار میدهد، رهبری نماید. او بدرستی خاطر نشان ساخت که چنین جنبش انقلابی نمیتواند بطور خودجوش از مبارزه اقتصادی روزمره کارگران پدید آید، و مضافاً اینکه این مبارزات مهمتر - بین عرصه کار انقلابی نیستند. او استدلال ساخت که انقلابیون باید جنبش خودبخودی توده‌ها را از مبارزه محدود بر سر شرایط و فروش نیروی کار "منحرف" سازند. برای انجام چنین کاری، آگاهی سیاسی باید از "خارج" از تجربه مستقیم کارگران به میان آنان برده شود، و بالاتر از هر چیز توسط افشاکری سیاسی و تحلیل همه جانبه

تمام وقایع مهم جامعه در همه حیطه ها (سیاسی، فرهنگی، علمی و غیره) تنها از این طریق است که بخش آگاه پرولتاریا آگاه به وظایف انقلابی خویش و آگاه به ماهیت و نقش سایر نیروهای طبقاتی در جامعه - میتواند شکل بگیرد.

لنین همچنین تاکید نمود که اگرچه ترویج و تبلیغ امری بسیار ضروریست، اما کافی نیست. تنها از طریق مبارزه طبقاتی، بویژه مبارزه انقلابی و سیاسی است که آگاهی انقلابی توده ها و ظرفیت جنگندگی شان رشد میکند. به این ترتیب، و پایه پای کار همه جانبه کمونیستها، توده هادرپراتیک خودشان آموزش دیده و در دوره مبارزه طبقاتی تعلیم می یابند.

بدور از موعظه "اتحاد یکدست طبقه کارگر"، لنین خاطر نشان ساخت که امپریالیسم به ناگزیر به "چرخشی در مناسبات طبقاتی"، به انشعاب در طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی، یعنی تقسیم آن به پرولتاریای تحت ستم و استثمار و بخش فوکانی کارگرانی که از بورژوازی امپریالیستی نفع برده و در اتحاد با آن می باشد منجر می گردد.

لنین همچنین مخالف سرسخت همه کسانی بود که به نحوی از انحاء می کوشیدند منافع پرولتاریا را با بورژوازی امپریالیستی "خودی" یکسان نشان دهند. او سر - سخنانه برای خط مشی شکست طلبی انقلابی در ارتباط با جنگ امپریالیستی مبارزه نمود، بویگیرانه درفش انترناسیونالیسم پرولتری را در مقابل "پرچم ملی" پوسیده بورژوازی برافراشته داشت.

لنین همچنین تحلیل نمود که امکان انقلاب در کشورهای امپریالیستی به تکوین اوضاع انقلابی که در این کشورها ندارد است مربوط می باشد، اما تضادهای اساسی سرمایه داری را در خود متمرکز می سازد. او خطای انترناسیونال دوم در وابسته کردن همه چیز به انباشت تدریجی و مسالمت آمیز نفوذ سوسیالیستی بین توده ها را تحلیل نمود و در مقابل استدلال کرد که وظیفه کمونیستها در دوره های نسبتاً "صلح آمیز"، تدا - رک برای لحظه های استثنایی در تاریخ است - لحظاتی که تغییرات انقلابی در این نوع کشورها را امکان پذیر می سازد و فعالیت انقلابیون جامعه و جهان را برای "دهه های آتی" تحت تاثیر قرار میدهد.

علیرغم صراحت لنین در مورد این موضوعات، و مرکزی بودن آنها در بدنه کلی تئوری علمی سوسیالیستی، لنینیستها غالباً ترجیح داده اند که آنها را نادیده بگیرند. در او ان تاریخ انترناسیونال سوم، برداشتهای اشتباه آمیزی راجع به احزاب توده ای "در اوضاع غیر انقلابی و نیز انحرافات اکونومیستی در برخی احزاب کم - نیست، پدید آمد. این گرایشات قدرتمندتر شده و به همراه گرایشات اشتباه و فوق العاده خطرناک دیگر - پشتیبانی از منافع ملی بورژوازی در کشورهای امپریا - لیستی - به آیات اعتقادی جنبش کمونیستی بدل گردیدند.

متأسفانه گسست از رویزیونیسم مدرن طی دهه ۱۹۶۰، بویژه در ارتباط با

استراتژی و تاکتیکهای کمونیست‌ها در کشورهای امپریالیستی، بسیار ناقص بود. در عین اینکه "راه مسالمت آمیز" طرد و نقد شد و لزوم نهایی قیام مسلحانه تبلیغ گردید، اما کوششی جدی برای جمع‌بندی آزریشه‌های تاریخی رویزیونیسم در جنبش کمونیستی کشورهای امپریالیستی بعمل نیامد. نیروهای مارکسیست - لنینیست عموماً کاری را در پیش گرفتند که بیشتر بر تجارب منفی برخی از احزاب کمونیست طی دهه ۱۹۳۰ مبتنی بود، تا "راه اکتبر" که تحت رهبری لنین شکل گرفته بود.

بخش مهمی از نیروهای انقلابی نوپا در بسیاری از کشورهای امپریالیستی، طی این دوره چرخش‌های غلطی بطرف سیاست‌های آوانتوریستی و سکتاریسم چپ انجام دادند. اما بویژه با گذشت زمان، احزاب و سازمان‌های جدید مارکسیست - لنینیست عموماً مرکز کار خود را مبارزات روزمره کارگران قرار داده و بر سر رهبری این مبارزات با رویزیونیست‌ها و مقامات بورژوازی اتحادیه‌های کارگری مبارزه بر سر داد و ستد پذیرفتند. "کارگرمیانه" و اشتغال به مبارزه اقتصادی، نقش چندانی در زمینه جذب کارگران به موضع انقلابی و به احزاب مارکسیست - لنینیست ایفا نکرد. و متأسفانه در عوض، اثر فاسدکننده‌ای روی خود احزاب مارکسیست - لنینیست و اعضای آن برجای نهاد. خط اکتونومیستی مسلط بر جنبش مارکسیست - لنینیستی در این کشورها، در تناقض شدید با اصول انقلابی که این جنبش بر آنها مترتب بود، قرار میگرفت. خیل مبارزین جوانی که بخش اعظم این احزاب را تشکیل میدادند، از این رویدادها بی‌بهره بودند که میخواستند در خدمت روند انقلاب جهانی قرار گیرند و برای کمونیسم مبارزه کنند. میل به تعمیم جنبش انقلابی دهه ۱۹۶۰ به پرولتاریا و پیوند با کارگران که به درجه زیادی از تجربه جوانان انقلابی در انقلاب فرسنگی الهام میگرفت، یک احساس قدرتمند و درست بود که مع الوصف تحت نفوذ اکتونومیسم خفه گشته و به انحراف کشیده شد. پاپیای افول اعتلای انقلابی در سطح جهان، احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست در تلاش برای بدست آوردن پایه توده‌ای بر مبنایی غیر انقلابی، بیش از پیش به راست گرایش یافتند. اعضای این تشکلات روزبه روز ارتباط کمتری میان تدارک انقلاب و وظایفی که عملاً دنبال می‌کردند، میدیدند. نتیجه این امر، سردرگمی، روحیه باختگی و تقویست‌اپورتونیزم بود.

همه اینها با کجی مارکسیست - لنینیست‌ها در ارتباط با "وظایف ملی" (یا عبارت صحیحتر، فقدان وظایف ملی) در کشورهای امپریالیستی، عجین شد. همانگونه که اشاره شد، پلیمیکهای حزب کمونیست چین در این باره حاوی اشتباهات جدی بود - اشتباهاتی که توسط جنبش مارکسیست - لنینیستی جذب شد. اشتیاق صحیح انترناسیونالیستی به جنگ علیه امپریالیسم آمریکا (که بدرستی بعنوان دژ اصلی ارتجاع جهانی در آن دوره مشخص شده بود)، بطور روزافزون با تبلیغ منافع ملی دولتهای امپریالیستی که در تضاد با امپریالیسم آمریکا و شوروی (بویژه از اوایل دهه

۱۹۷۰ به بعد) قرار میگرفتند، تداخل یافت. تعداد روزافزونی از احزاب مارکسیست - لنینیست مواضع غلطی بر سر مسائل جهانی اتخاذ میکردند که علیه انترناسیونالیسم بودند. این گونه مواضع بر سر مسائل جهانی، این احزاب را با تدارکات جنگی و سرکوب ضدانقلابی همسو قرار میداد. همانگونه که پیشتر اشاره شد، برخی از احزاب مارکسیست - لنینیست کشورهای امپریالیستی حتی قبل از کودتای ۱۹۷۶ در چین، خط مشی تماما سوسیال - شونیستی اتخاذ کرده بودند.

ایندواشتباه جدی و مرتبط بهم، یعنی اکونومیسم و سوسیال شونیسم (منجمله نطفه ثئوری رویزیونیستی "سه جهان") فاکتورهای عمده ذهنی بودند که در اضمحلال تقییبی جنبش مارکسیست - لنینیستی اروپا متعاقب کودتا در چین، نقش ایفا کردند، کمو - نیستهای کشورهای پیشرفته سرمایه داری در هنگام ایجاد و استحکام احزاب راستین مارکسیست - لنینیست می باید توجه زیادی به این انحرافات مبذول دارند.

از آنجا که جنبش مارکسیست - لنینیستی در اکثر کشورهای پیشرفته سرمایه داری راه خطا رفت، برخی بخشهای جوانان انقلابی در تلاش یافتن "ایدئولوژی نوین" و راه دیگر برآمدند. جذب آثار شیسم و سایر اشکال رادیکالیسم خرده بور - ژوایی برای بخشهای قابل ملاحظه ای از جوانان انقلابی، منعکس کننده تمایلات آنان برای ایجاد تغییرات انقلابی بود. این نیروها ناتوان از ایفای نقش تمام و کمال انقلابی هستند، چرا که فاقد تنها ایدئولوژی تماما انقلابی یعنی مارکسیسم، می - باشند. تعداد قلیلی نیز در برخی کشورها به اشکال مختلف تروریسم روی آورده اند. این یک ایدئولوژی و خط مشی سیاسی است که بر توده های انقلابی متکی نبوده و دورنمای درستی از سرنگونی انقلابی امپریالیسم ندارد. در عین اینکه جنبشهای تروریستی خواهان آندند بسیار "انقلابی" بنظر آیند، ولی غالباً مجموعه ای از انحرافات رویزیونیستی و فرمیستی، همچون "مبارزه رهائیبخش" در کشورهای امپریالیستی و دفاع از شوروی امپریالیستی و غیره، را با خود حمل میکنند. این جنبشها در عدم درک اساسی مرکزی بودن امر ارتقای آگاهی سیاسی توده ها و رهبری آنها در مبارزه سیاسی بمثابه تدارکی برای انقلاب، با اکونومیستها مواضع یکسان دارند.

اگرچه "از زیر آوردن" اصول بنیادین لنینی نقطه آغازین برای پرداخت خط انقلابی در کشورهای امپریالیستی است، ولی این فقط یک آغاز است. کشور - های امپریالیستی، امروزین در جوانب مهمی با روسیه آغازین قرن و سایر کشورهای امپریالیستی آن دوران تفاوت دارند، و از انقلاب اکثر تاکنون تجربیات فراوانی (چه مثبت و چه منفی) در کوشش برای ساختن یک جنبش انقلابی در این کشورها، اندوخته شده است.

روند تکامل امپریالیستی، به شماری تغییرات مهم در این کشورها منجر شده است - منجمله امحاء جمعیت دهقانی در برخی از آنها، رشد سریع بخشهای جدیدی از خرده بورژوازی، و قس علیهذا، مهمترین تحول عبارتست از افزایش طفیلی گری

کشورهای امپریالیستی بر مبنای غارت ملل ستم‌دیده و قطنی شدن بیش از پیش طبقه کارگر، که با آن ملازمت دارد.

اشرافیت کارگری در کشورهای امپریالیستی وسیعاً ریشه دوانده و پرنفوذ است. این فشر، از امپریالیسم نفع برده و رضایت‌مندانه بدان خدمت میکند. امپریالیسم تضاد بین این کارگران و اقشار قابل توجهی از طبقه کارگر (منجمله ارتش ذخیره صنعتی - بیکاران)، که به فقر کشانده شده و مشتاق تغییر رادیکال و متمایل به مبارزه در این راه هستند، را تشدید میکند. در کشورهای عمده امپریالیستی غرب، این بخش تحتانی تاحدی از کارگران مهاجر کشورهای تحت سلطه، و همچنین در برخی موارد از اقلیتهای ملی و ملل ستم‌دیده درون خود کشورهای امپریالیستی تشکیل می‌شود. این بخش تحتانی طبقه کارگر است که مهمترین پایگاه اجتماعی احزاب پرولتری در کشورهای امپریالیستی را تشکیل میدهد.

مابین این دو بخش کارگران، شمار کثیری و گاه حتی اکثریتی از کارگرانی قرار دارند که اگرچه همچون اشرافیت کارگری از امپریالیسم نفع نمی‌برند، ولی تحت تاثیر دوره طولانی رونق نسبی هستند و در دوران عادی از روحیه ای انقلابی برخوردار نیستند. زمانیکه توده های وسیع این کارگران بخاطر تعمیق بحران به حرکت کشانده میشوند و بویژه بهنگام اوضاع انقلابی، مبارزه برای جلب آنها وجه مهمی از مبارزه بین پرولترهای آگاه انقلابی تحت رهبری حزب مارکسیست - لنینیستی و اشرافیت ارتجاعی کارگری و نمایندگان سیاسی آن میباشد. هر حزب مارکسیست - لنینیستی در کشورهای امپریالیستی در عین عدم نفی کار در میان بخشهای بورژوازه طبقه کارگر، باید کار خود را عمدتاً بر پرتانسیل - ترین بخشهای انقلابی مبتنی سازد.

نمی‌توان جنبش انقلابی را بدون توجه به نبرد طبقه کارگر و توده های سایر اقشار برای بقا، روزمره خود، برپاساخت و آنرا به پیروزی رساند. در عین حال که حزب نباید توجه خود را بر توده ها را عمدتاً به این مبارزات معطوف دارد و با انرژی و نیروی خود توده ها را در آنها به هر زده، امانی تواند از کار در رابطه با آنها غفلت ورزد رهبری کردن مبارزات اقتصادی معادل آکونومیسم نیست. حزب پرولتری باید این مبارزات، بویژه آنها، یک پتانسیل را شدن از قیود سنتی را دارند، بطور جدی بحساب آورد. این بمعنای هدایت کار در رابطه با این مبارزات بگونه ای است که رسیدن توده ها به مواضع انقلابی بخصوص زمانیکه شرایط برای انقلاب آماده میشود، را تسهیل نماید.

حزب مارکسیست - لنینیست باید در صورت تحقق این فراخوان لنین مبنی بر تبدیل کارخانه ها به سنکر کمونیسم، تلاش نماید. این نه تنها یک مسئله مهم سیاسی برای تدارک انقلاب است، بلکه همچنین دارای مفاهیم مهمی برای قیام مسلحانه پرولتاریاست.

اگر احزاب مارکسیست - لنینیست کشورهای امپریالیستی از طریق پیشبرد و اعمال یک خط توده ای انقلابی، عمیقاً در میان توده های انقلابی ریشه نندوانند، آنگاه تلاشهایشان در جهت بهره گیری از اوضاع انقلابی جداتضعیف خواهد شد. تاکتیکهاوسبک کارتکوین یافته توسط حزب بلشویک وجمع بندی شده توسط لنین کماکان راهنمای اساسی در تمام این موارد است. بااینهمه، مارکسیست - لنینیست - های کشورهای امپریالیستی برای اینکه خط مشی توده ای انقلابی وسبک کار خود را تکوین نمایند باید تفکر متعارفی در مورد اشکال "متناسب" مبارزه وتشکیلات، ودگم - هایی از این قبیل را کنار نهاده وخصایص ویژه امپریالیسم وماهیت مبارزه توده ها را تحلیل کرده، زمینه های مساعد برای پراتیک انقلابی یافته، واشکال نویسن وتشکلات توده ای را ایجاد نماید.

همانگونه که لنین به روشنی بیان نمود، "ایده ال یک کمونیست می باید، نه منشی تری دیونیون بودن، بلکه تری بیون توده بودن باشد". حزب مارکسیست - لنینیست در حالیکه عمدتاً باید ر ا قشار بالقوه انقلابی پیرو لتاریا اتکا نماید، همچنین باید تلاش ورزد که کار انقلابی را در میان سایر اقشار وطبقات، منجمله عناصر خرده بورژوازی، به پیش برد.

فاکتور بالقوه بسیار مساعدیگر برای انقلاب پرولتری در شماری از کشورهای امپریالیستی، وجود ملل و اقلیتهای ملی تحت ستم در شکم این هیولاهاست. همانگونه که قبلاً تذکر شدیم، غالباً شمار بسیاری از پیرو لتاریای این ملیتباخشی مهمی از پیرو - لتاریای واحد چند ملیتی در این کشورها را تشکیل میدهند؛ اما مضاف بر این، مسئله ملی وسیعتری نیز در این کشورها وجود دارد که سایر اقشار وطبقات تحت ستم را در بر میگیرد. چنین شرایطی اغلب به مبارزات ملی حادی در این کشورهای امپریالیستی یاداده است. اگر احزاب پرولتری این کشورها به این مبارزات بدرستی برخورد کنند - یعنی از آنها دفاع کرده واز حق تعیین سرنوشت آنها پشتیبانی نمایند - این مبارزات میتواند نقش بسیار مهمی در مبارزه برای سرنوشتی دولت امپریالیستی ایفا کند.

مارکسیست - لنینیستهادر کشورهای اروپای شرقی باوظیفه نندوین استراتژی و تاکتیکهای درست برای انقلاب سوسیالیستی رویرویند. اگرچه باید سلطه سوسیال - امپریالیسم شوروی ووظایف معینی که این مسئله بهمراه میاورد را بحساب آورد، اماوظیفه مرکزی سرنگون کردن حاکمیت دولت بورژوازی بوروکراتیک در این کشورها نباید نادیده گرفته شود یا تقلیل یابد.

تحولات جاری بسوی جنگ جهانی وخطرات وفرصتهای انقلابی ناشی از آن، احزاب مارکسیست - لنینیست در کشورهای امپریالیستی را ملزم میسازد که به مسئله جنگ جهانی وانقلاب اهمیت بسیار بدهند. حزب مارکسیست - لنینیست باید تدارکات جنگی امپریالیستی وخصوصاً منافع ومانورهای طبقه حاکم امپریالیستی

"خودی" را افشاء نماید. حزب باید به تسوده هانشان دهد که چنین جنگی درست است از ماهیت استثمارگرانه سرمایه داری برمیخیزد و ادامه اقتصاد سیاست امپریالیستی است. حزب باید به توده ها بگوید که فقط پیشروی انقلاب جهانی میتواند جلوی جنگ در حال تدارک را گرفته و منبع آنرا تحت حمله قرار دهد. کمونیستها باید پیگیرانه علیه هر گونه کوششی که قصد دارد منافع پرولتاریا را با منافع بورژوازی امپریالیستی همتراز کند، مبارزه نمایند. آنها باید به کارگران آگاه و دیگران طوری آموزش دهند که ماهیت خونبار و امپریالیستی پرچم ملی را بطور کامل ببینند. کمونیستها باید حمایت توده ها را به مبارزات ضد امپریالیستی خلعها و ملل تحت ستم، حتی در مواردی که این مبارزات توسط مارکیست - لنینیستها رهبری میشوند، جلب نمایند. حزب باید پیگیرانه و بطور مشخص پرولتاریا را با انترناسیونالیسم پرورش دهد.

امروزه خطر فزاینده جنگ جهانی بطور جدی از سوی توده های کشورهای امپریالیستی احساس میشود. کمونیستها باید توجه زیادی به جنبشهای توده ای علیه تدارکات جنگی و مسائل مطرح شده توسط این جنبشها، مبذول دارند، حزب مارکیست - لنینیست باید عناصر انقلابی این جنبشها را مورد حمایت قرار داده و در جذب آنان بصغوف خود بکوشد. حزب باید با احساسات ضد جنگ توده ها متحد شود، و در عین حال باید با این توهم که "جنبش صلح" میتواند جلوی جنگ امپریالیستی را بگیرد و خصوصاً دیدگاههای ناسیونال شونیستی که میخواهند جلوی نابودی ناشی از جنگ در این یا آن کشور را به قیمت نابودی باقیمانده جهان بگیرند، مبارزه نماید.

در عین وحدت باتوده ها در مبارزه علیه تدارکات جنگی امپریالیستها، حزب مارکیست - لنینیست نباید خواسته های همچون "مناطق عاری از سلاح هسته ای" و برداشتهای وهم آلود در مورد انحلال بلوکهای امپریالیستی و غیره، را در کشورهای امپریالیستی پیش بگذارد و یا از آنها دفاع نماید. حتی در کشورهای بدون سلاح هسته ای و یادارای سلاح هسته ای ناچیز، کمونیستها باید پیگیرانه به توده ها تاکید کنند که امپریالیسم بانی جنگ جهانی است و همه طبقات حاکم امپریالیستی در تدارک این جنایت علیه بشریت شریک هستند. آنها باید بر این نکته تاکید دارند که انقلاب تنها راه حل واقعی است، نه تلاشهای توهم آلود در نهایت ارتجاعی در جهت "بیطرفی". حزب مارکیست - لنینیست باید خود پرولتاریای انقلابی را بگونه ای آماده کند که اگر انقلاب نتوانست جنگ جهانی را مانع شود، در موقعیتی باشد که بتواند با استفاده از ضعف امپریالیستها نفرت اجتناب ناپذیر ناشی از جنگ را متوجه خود آنها سازد و بکوشد تا جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کند. مارکیست - لنینیستها در کلیه کشورهای امپریالیستی باید موضع شکست طلبی انقلابی را بر گزینند.

نشریه کمونیستی در کشورهای امپریالیستی نقش بویژه مهمی را در تدارک انقلاب پرولتاریایی ایفا می‌کند، نشریه باید بمثابة مبلغ، مروج و سازمانده جمعی حزب، عمل نماید.

مارکسیست - لنینیستهای کشورهای پیشرفته سرمایه داری با وظیفه مبارزه علیه نفوذ مسموم کننده ریزیونیسم و فرمیسم در صفوف خود مواجه هستند. مبارزه بر اساس اصول تکوین یافته توسط لنین در جریان تدارک و رهبری انقلاب اکتب، کلید انجام این نبرد است. در عین حال، مارکسیست - لنینیستها باید تجارب گذشته را جمع‌بندی نموده و علیه دکماتیسم بجنگند، باید در اصول استوار بوده و در تاکتیکها انعطاف پذیر باشند، تحولات کشورهای امپریالیستی طی چند دهه گذشته و تغییرات در استراتژی انقلابی ناشی از این تغییرات را مورد بررسی قرار دهند.

برای وحدت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی مارکسیست - لنینیستها

جنبش کمونیستی يك جنبش بین المللی است، فقط میتواند چنین باشد، در حقیقت، صلاى نخستین، سوسیالیسم علمی، یعنی مانیفست کمونیست، چنین اعلام کرد: "کارگران همه کشورها متحد شوید!" بایر روزی انقلاب اکتبسر، تشکیل انترناسیونال کمونیستی و گسترش مارکسیسم - لنینیسم به اقصی نقاط جهان، وحدت بین المللی طبقه کارگر دیگر مفهوم عمیقتری یافت.

امروز در بحیوچه بحران عمیق در صفوف مارکسیست - لنینیستها، لزوم وحدت بین المللی و لزوم يك تشکیلات نوین بین المللی، بشدت محسوس است. پرولتاریای بین المللی در برپا داشتن تشکیلات خویش در سطح جهانی، تجارب مثبت و منفی بسیاری اندوخته است. مقوله حزب جهانی و سانترالیسم زیاده از حد، منتج از آن در دوران کمینترن و همچنین دستاوردهای مثبت انترناسیونال اول، دوم و سوم باید ارزیابی گشته و تجارب آنان کسب شوند. همچنین ضروریست که عکس العمل زیاده از حد حزب کمونیست چین نسبت به جوانب منفی کمینترن، که باعث شد آنها از ایفای نقش رهبری لازم در ایجاد وحدت تشکیلاتی نیروهای مارکسیست - لنینیست در سطح بین المللی شانه خالی نمایند، ارزیابی گردد.

در کره‌گام کنونی تاریخ جهان، پرولتاریای بین المللی باید وظیفه ایجاد تشکیلات خویش، یعنی يك انترناسیونال نوع جدید متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، و گسترش تجارب ارزشمند گذشته را به دوش کیسرد. این هدف باید جسورانه به پرولتاریای بین المللی و داغ لعنت خور دگان جهان اعلام گردد - با همان جسارت انقلابی پیشینیانمان، از کمونارهای پاریس تا شورش - گران پرولتری شانگهای که جرات کردند زمین را به لرزه در آورند و مصمم بسر انجام "غیر ممکن" (ساختمان جهان کمونیستی) شدند.

پروسه ایجادچنین تشکیلاتی احتمالاً درازمدت خواهدبود. مهمترین وظیفه ای که دراین رابطه دربرابرمارکسیست - لنینیستها قرارمی گیرد، دست یافتن به خط مشی عمومی ویک شکل صحیح وزنده تشکیلاتی منطبق برواقعیات پیچیده جهان کنونی ومصافطلبیهای آن است.

عملکردچنین انترناسیونال نوینی، تداوم وتعمیق جمعبندی ازتجارب، تکامل خط مشی عمومی که برمبنای آن بنیان گذارده شده، وایفای نقش مرکزهدایت سیاسی است. این وظایف، شکلی ازسانترالیسم دمکراتیک مبتنی بسروحدت ایدئولوژیک وسیاسی مارکسیست لنینیستها را ضروری می سازد، اما درماهیت امر نمیتواند مانند عملکردیک حزب دریک کشورباشد؛ چراکه مؤلفه های این تشکیلات بین المللی، احزاب مختلفی خواهندبود که دارای حقوق مساوی ومسئولیت رهبری انقلاب درهرکشور، بمثابه وظیفه هر حزب درراه تدارک وتسریع انقلاب جهانی می باشـــند.

بادرنظرگرفتن سطح اتحادویختگی ایدئولوژیک - سیاسی کسب شده توسط احزاب وسازمانهای مارکسیست - لنینیست درکنفرانس دوم، آنها باید گامهای نخستین زیربن رادرجهت تحقق وظایف عالیترکه فوقاذکرشده، بردارند:

۱- یک مجله بین المللی بمثابه وسیله ای حیاتی دربازسازی جنبش بین المللی کمونیستی بایدمنتشرشود. این مجله درعین حال بایدهم یک ارگان تحلیل ونقدسیاسی باشدوم تریبونی برای مباحثه برسرمسائل جنبش بین المللی. این مجله بایدبه حداکثرزبانهای ممکن ترجمه شده ووسیعا درمیان صفوف احزاب مارکسیست - لنینیست وسایرنیروهای انقلابی، پخش شود. احزاب مارکسیست - لنینیست بایدمنظمبا آن مکاتبه داشته ودرزمینه ارائه مقالات وانتقادات سهم خودرا اداءکنند.

۲- کمک به تشکیل احزاب مارکسیست - لنینیست وتحمیم آنهاپی که موجودند، وظیفه مشترک جنبش بین المللی کمونیستی است. جنبش بین المللی درکلیت خودبایدطریق وابزارمناسبی برای یاری رساندن به مارکسیست - لنینیستها در کشورهای مختلف درجهت پیشبرداین وظیفه حیاتی، بیابد.

۳- احزاب وسازمانهای مارکسیست - لنینیست بایدکارزارهای مشترک وهماهنگ شده ای به پیش برند. فعالیتهای اول ماه مه بایدتحت شعارهای واحدانجام شود.

۴- درعین پیشیردمبارزه اصولی برسراختلافات، احزاب وسازمانهای مارکسیست - لنینیست بایدخط مشی سیاسی وتصمیماتی که کنفرانسهای بین المللی اتخاذشده واین احزاب با آنها توافق کرده اند را به پیش برند.

۵- تمام احزاب وسازمانهای مارکسیست - لنینیست بایددرحدتوانشان، از نظرمالی وعملی به وظایف مربوط به ارتقاء وحدت کمونیستها، یاری رسانند.

۶ - يك کمیته موقت - يك مرکز سیاسی جنینی - بایدتشکیل شود که مجموعه پروسه ارتقاء وحدت سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی کمونیستها، منجمله تهیه پیش نویس پیشنهادی برای خط مشی عمومی جنبش کمونیستی را هدایت نماید.

* * *

اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بر سطح عالیتری از وحدت ایدئو- لوزیک - سیاسی مارکسیست - لنینیستهای متکی بوده، از درون مبارزه ای اصولی حاصل شده و ممیّن گام فوق العاده مهمی برای جنبش بین المللی کمونیستی میباشد. لیکن نیاز به حرکت سریع و همگامی با تحولات عینی جهان، کماکان خودنمایی می- کند. مبارزات انقلابی توده ها در تمام کشورها، رهبری راستین انقلابی را با فریاد طلب میکند. نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست در هر کشور مجزا و در سراسر جهان، حتی زمانی که درگیر مبارزه برای یکپارچگی و ارتقای سطح اتحادشان می- باشند، مسئولیت دارند این رهبری را تأمین کنند. بدین ترتیب، خط مشی ایدئو- لوزیک - سیاسی صحیح، سربازان جدیدی بمیدان میاورد، و بیش از هر زمان دیگری نیروی مادی قدرتمندی در جهان خواهد شد. جملات مانیفست کمونیست امروز پر صلابت تر از همیشه ظنن انداز است: "پرولتاریا در این میان چیزی بجز زنجیرهای خود از دست نمیدهند، ولی جهانی برای فتح دارند."

مارس ۱۹۸۴